

تبارشناسی جریانهای تکفیری

بررسی موردی جنبش طالبان در افغانستان

مازیار کریمی حاجی خادمی^۱

چکیده

طالبان را می‌بایست یکی از مصادیق بارز جنبش‌های سلفی و تکفیری معاصر دانست و جهت شناخت و تحلیل دقیق‌تر این جنبش، می‌بایست به تحلیل و بررسی مبانی فکری آن پرداخت. این مبانی را می‌توان در سه محور کلام (پیشینه تاریخی)، سیاست و قومیت پستون مورد ارزیابی قرار داد.

مبانی کلامی و پیش‌زمینه‌های تاریخی تفکر طالبان را باید در جریان فکری اهل حدیث جستجو نمود که با بلوغ نسبی در اندیشه امام احمد حنبل، بعدها توسط ابن تیمیه و به خصوص محمد بن عبدالوهاب به صورت یک مکتب فکری مشخص درآمد. در این میان مکتب دیوبندی که تجلی آیین وهابیت در شبه قاره هند محسوب می‌شود بواسطه مدارس مذهبی (عمدتاً در پاکستان) و گروه‌های بنیادگرای اسلامی همچون القاعده و جمعیه العلماء الاسلام (با حمایت‌های مادی و معنوی پاکستان، عربستان و امارات متحده عربی)، مجرای تحقق آموزه‌های جریان فکری اهل حدیث (وهابیت) در طالبان بودند. هرچند نباید از نظر پنهان داشت آشفتگی‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی افغانستان که حاصل دوران سخت نبرد با شوروی سابق و حکومت ۴ ساله مجاهدین می‌باشد نیز نقش مهمی در هجوم طالبان به سوی این مدارس دینی داشت.

۱. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه پیام نور قشم

از سوی دیگر روند جهانی شدن و جهانی سازی که در رأس آن آمریکا قرار دارد و آموزه‌های فکری و ارزشی قوم پشتون که مهم‌ترین بستر اجتماعی جنبش طالبان است را باید بخش دیگری از مبانی فکری طالبان محسوب داشت.

کلید واژگان: طالبان، وهابیت، جمعیه العلماء الإسلام، سلفی، پشتون

مقدمه

از مصائب بزرگ امت اسلام دوری از منبع زلال، لایزال و پر برکت علوم و معارف اسلامی یعنی اهل بیت عصمت و طهارت می‌باشد. آنانکه به شهادت قرآن اهل ذکرند (انبیاء/۷) و راسخ در علم (آل عمران/۷) و البته مطهر (احزاب/۳۳) و صادق (توبه/۱۱۹).

در تاریخ اندیشه سیاسی اسلام یکی از نتایج زیان‌بار و اسفناک "اسلام منهای ولایت" ظهور فرق انحرافی و تعصبات مذهبی کور و جاهلانه است. فرقی که از گذشته تا به امروز هم در حوزه اندیشه وهم در عملکرد، چهره بسیار منحط و خشنی از ارزش‌ها و احکام متعالی و حیات بخش اسلام و قرآن را در زمان خود به تصویر کشیده‌اند.

در این میان طالبان یا همان عرب افغانها از مصادیق بارز این جریان فکری و سیاسی و از سردمداران گروه‌های سلفی و تکفیری دوران معاصر هستند که البته چند صباحی به دلایل مختلف موفق به کسب قدرت در افغانستان شدند.

دوگانگی میان حرف و عملکرد طالبان و گروه‌های سلفی و تکفیری و چنین فجایع و ترورهای خونباری سؤالات زیادی را مطرح می‌کند:

آیا «امت وسط» (بقره/۱۴۳)، «بهترین امت» (آل عمران/۱۱۰) و یا تعبیری از این دست که قرآن در وصف امت اسلام به کار برده، با عملکرد اینان و حامیان فکری، نظامی و اقتصادی‌شان یعنی القاعده و برخی حکومت‌های عربی و در صدر آن آل سعود تطبیق دارد؟

آیا دعوت قرآن به جهاد و تجلیل از فرهنگ شهادت جهت مقابله با فتنه، کفر و شرک است یا کشتن مسلمانان بی‌گناه و بی‌پناه عراق، افغانستان، پاکستان، بحرین، یمن، سوریه و سایر بلاد اسلام؟

آیا همه هم و تلاش یک مسلمان می‌بایست جهت مقابله با دشمن اصلی اسلام و قرآن یعنی یهود (۱) شود یا صرف سربریدن انسان‌های بیگناه و مثله کردن آنها و حتی خوردن اعضای بدن ایشان؟! انسانی که شاید تنها جرمش دلدادگی به مکتب اهل بیت و یا ایستادگی در جبهه مقاومت است. چطور است که این

مجاهدان شجاع یک قطره خون از بدن صهیونیست‌های وحشی و سربازان جبهه کفر به زمین جاری نمی‌سازند؟!

آیا «جهاد النکاح» امروز و حضور زائدالوصف زنان در این فتنه، عکس العمل و نتیجه طبیعی انزوا و محدودیت افراطی زن در پیش و منش سلفیها نیست؟!

آیا یاران پیامبر که اشداء علی الکفارند و با آن تعابیر والا در قرآن مورد تجلیل قرار گرفته‌اند (فتح/۲۹) و عباد صالح خدا که وارث حکومت زمین هستند (انبیاء/۱۰۵) و یاران حضرت حجت (فراهم کننده زمینه ظهور، پیرو مکتب عاشورا، اهل اخلاص و...)، این‌ها هستند؟!

لذا واکاوی اندیشه طالبان و زمینه‌ها و مؤلفه‌های اصلی شکل‌گیری تفکر ایشان، مسئله‌ای است با اهمیت و می‌بایست به طور دقیق و در ابعاد گوناگون آن مورد بررسی قرار گیرد. رشد روز افزون این قرائات انحرافی از اسلام و قرآن در منطقه که حتی دایره آن به اروپا و آفریقا (۲) نیز رسیده و خطری که جهان اسلام و بلکه امنیت و صلح جهانی را تهدید می‌کند و البته مواجهه تمام قد این جریان با مکتب تشیع و نظام ولایی جمهوری اسلامی ایران و همه مسائلی که در دکترین دفاعی، نظامی و امنیت ملی کشورمان در مواجهه با همه نوع تهدیدهای نرم و سخت اقتضاء می‌کند، اهمیت این بررسی را بیش از پیش جلوه‌گر می‌سازد.

پژوهش حاضر بر آن است تا با نگاهی جامع و در نظر گرفتن بسترهای مختلف تاریخی، اجتماعی و البته سیاسی، منشأ و مبانی تفکر طالبان به عنوان نمونه بارز چنین جنبش‌هایی در عصر حاضر را مورد مطالعه قرار دهد. وَ اللَّهُ الْمَوْقُ الْمُبِينُ...

۱- سیر تاریخی اندیشه تکفیر (مبانی کلامی تفکر سلفیگری)

تحلیل اندیشه طالبان در وهله نخست نیازمند بررسی سیر تاریخی تفکر سلفیگری می‌باشد. طالبان خود وارث تفکری هستند که در طول تاریخ اسلام در قالب جنبش‌ها، مذاهب و گروه‌های مختلفی ظهور کرده است و مطالعه چهارچوب نظری این گروه‌ها، ما را در بررسی مبانی فکری طالبان نیز مدد رسان خواهد بود.

لازم به توضیح است که اختلاف آرای مذهبی از همان قرن نخست هجری پدید آمد. در این میان اگر گرایش‌های حزبی و تعصبات قبیله‌ای، نخستین عامل پیدایش مذاهب و فرق بود، جمود فکری و کج اندیشی

در فهم حقایق دینی، عامل دوم است. لذا به تدریج فرقه‌های مذهبی بر اساس اختلافات سیاسی و در کنار آن، اختلاف در زمینه‌های اعتقادی، فقهی و تاریخی پدید آمدند. (۳)

در این میان یک تلقی و فهم مشخص از قرآن و سنت قابل ردیابی است که علاقه چندانی به استفاده از عقل و استدلال در فهم متون دینی نداشت و به ظواهر قرآن (و سنت) اکتفا می‌کرد. هر چند این تفکر در گذر زمان دچار تغییراتی شده و متناسب با شرایط زمانی و مکانی و موقعیت مخالفانش به شکلهای گوناگون درآمده، اما جلوه‌های مختلف این تفکر یعنی **عدالت صحابه و لزوم تبعیت از آنان، برداشت سطحی و قشری از متون دینی، مکفی دانستن قرآن (و بعضاً سنت) و عدم دخالت عقل در فهم مبانی دین**، در قالب مذاهب و جنبش‌های مختلف دیده می‌شود. این تفکر در سیر تطور خود و در عبور از گذرگاه‌های تاریخی دچار افراط و تفریطهایی شده و گاه ممکن است شباهتی به صورت نخست خود نداشته باشد، چنانچه در برخی از جلوه‌های آن جنبه سیاسی و در برخی دیگر جنبه فقهی و یا کلامی غالب است.

شاید بتوان نخستین جرقه‌ها و جلوه‌های این تفکر را در عصر رسالت مشاهده نمود. جمله معروف «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» که نقل آن از سوی صحابی پیامبر در منابع تاریخی مشهور است، همین مفهوم را در ذهن تداعی می‌کند یعنی حتی در میان برخی اصحاب نیز نوعی کج فهمی و مطلق انگاری در برخورد با متون دینی دیده می‌شود. البته به دو دلیل عمده یعنی **عدم آگاهی مردم و مشکلات داخلی و خارجی** مسلمین در زمان پیامبر و خلافت خلفای راشدین، مجال پرداختن به مباحث کلامی کمتر وجود داشته است. (ولوی، ۱۳۶۷: ۶) اما چنانچه گفتیم به تدریج در قرون دوم، سوم و چهارم هجری این دیدگاه در قالب مذاهب کلامی، فقهی و سیاسی خود را نمایان نمود. البته ما بررسی خود را از قرن اول آغاز می‌کنیم و مهم‌ترین جنبش‌ها و فرقه‌های مطابق با این نظام فکری را برمی‌شمیریم و به تطبیق آن با نظام فکری طالبان می‌پردازیم:

۱-۱- خوارج

خوارج را می‌توان اولین گروهی دانست که با کج فهمی و برداشت سطحی خود از قرآن، از جاده اعتدال خارج شدند و با مشرک و کافر خواندن دیگر مسلمانان حتی ریختن خون زنان و فرزندان مخالفان خود را نیز جایز دانستند. (شهرستانی، ۱۴۲۵: ۹۵) اسلام طالبان از این جهت شباهت زیادی به اسلام خوارج دارد (مژده، ۱۳۸۲: ۱۴) که به پاره‌ای از این وجوه اشتراک اشاره می‌کنیم.

عدم بصیرت دینی: طالبان از مایه‌های فکری و تئوریک قوی در زمینه اندیشه سیاسی اسلام، حکومت

۱۳

دو فصلنامه علمی-ترویجی

مطالعات

بیداری اسلامی

دینی و دیگر مسائل مربوط به حکومت دینی بی بهره بودند. با مطالعه اندیشه دینی طالبان آنچه که بیش از هر چیز دیگر به وضوح قابل مشاهده و ردیابی است سختگیری مذهبی و تفسیر سطحی و صوری از شریعت اسلام است.

در حقیقت مشکل اصلی طالبان عدم توانایی در طرح یک نظام اسلامی منطبق با موازین شرعی و متناسب با مقتضیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی قرن حاضر بود. پر واضح است که پیچیدگی‌های سیاسی قرن حاضر را نمی‌توان با ظرف زمانی دوران خوارچ قیاس نمود اما پابندی شدید هر دو گروه به ظواهر شریعت و برداشت ظاهری از آیات قرآن نشان می‌دهد که هر دو جنبش را می‌توان در یک جریان فکری ملاحظه و تحلیل نمود.

تضاد رفتاری و ایدئولوژیکی: یکی از طبیعی‌ترین نتایج قشری‌گری در دین و عدم بصیرت و تعقل در فهم و اجرای احکام اسلامی ایجاد دوگانگی در موضع‌گیریها، اهداف و عملکرد است. خوارچ بدون در نظر گرفتن این اصل بدیهی که هیچ جامعه ولو گروه اندکی بدون رهبر و پیشوا قادر به ادامه حیات نیستند، هرگونه حکومت و زعامت فردی را نفی نمودند (مفتخری، ۱۳۷۹: ۲۵) و حتی مطابق با آنچه که طبری آورده، بعد از تجمع در «حروراء» گفتند: «ما با خداوند بیعت می‌کنیم». (طبری، ۱۹۳۹: ۶۹-۳۶) اما به زودی از این اعتقاد خود عدول کردند و در همان اجتماع حروراء، «شبیث بن ربیع» را به سمت فرمانده نظامی و **عبدالله بن کواء** را به عنوان امام جماعت برگزیدند. (ابن اثیر: ۴۴۲)

طالبان نیز در رفتار و گفتار خود دچار تضادهای زیادی شدند. چنانچه گفتیم طالبان اصولاً با تحصیل زن و حضور وی در اجتماع نظر مساعدی نداشتند اما جالب اینجاست که ملا محمد غوث یکی از رهبران طالبان بعدها گفت: اینکه می‌گویند طالبان مخالف تحصیل زن هستند حقیقت ندارد من خودم آرزو دارم که همسر آینده‌ام دکتر باشد! (مژده، ش ۱۶) و یا اینکه متوکل از وزرای قدرتمند طالبان تلویزیون خود را از ترس اداره امر به معروف و نهی از منکر در زیر زمین وزارتخانه مخفی می‌نماید!! (مژده، ۱۳۸۲: ۵۵)

خشونت: طالبان بهترین وسیله برای زعامت انحصاری قوم پشتون و به زعم خود اسلام ناب محمدی را توسل به خشونت و خونریزی یافتند. طالبان در اجرای سیاستها و اهداف جنبش، خود را مکلف می‌دانستند که از هر طریقی و به هر قیمتی حتی زور، اجبار و خونریزی، دین را از دریچه خود در جامعه حاکم کنند.

عمل گرایي مفراط: یکی از اساسی‌ترین اصول ایدئولوژیک خوارچ، امر به معروف و نهی از منکر بود، تا جاییکه در اولین اجتماع خود در «حروراء» به عنوان اولین پیمان بر انجام امر به معروف

و نهی از منکر تأکید کردند. (ابن اثیر: ۴۴۲) اما از آنجا که خوارج از بصیرت دینی و بصیرت در عمل برخوردار نبودند و از سویی انجام این دو فریضه را در هر زمان و شرایطی بر خود فرض می‌دانستند، به نوعی عمل زدگی گرفتار شدند (مفتخری، ۱۳۷۹: ۲۷) که نتیجه آن سختگیری بیش از اندازه در طاعات و عبادات اسلامی بود و به بیان علی (علیه السلام) با وجود اینکه خواستار حق بودند، در راه باطل افتادند. (نهج البلاغه، ۱۳۷۸: ۱۳۴)

طالبان نیز که در حوزه‌های اعتقادی، عبادی و اخلاقی، انگاره‌های ثابت، جامد و دگم را به عنوان انگاره‌های دینی خدشه ناپذیر باور داشتند و برای منطق، عقل، علم و تجربه بشری هیچ گونه اعتباری قائل نبودند (طالبانیم بن بست گفتمان عقلایی: ۸۰/۶/۳۱) به گونه‌ای دچار این عمل‌گرایی افراطی شدند. طبیعی است که در چنین شرایطی کارکردها و کارایی دین در حوزه زندگی اجتماعی تنها به تحدید آزادیهای فردی و به خدمت گرفتن اجباری انسان‌ها در مقولاتی مثل «جهاد»، «امر به معروف و نهی از منکر»، «نماز و زکات» و «سنت و تسبیح» خلاصه می‌شود و فقدان پشتوانه‌های خردورزی و اندیشه‌گری، طالبان را به سمت عمل‌گرایی صرف سوق می‌دهد.

البته ذکر این نکته ضروری است که نمی‌توان خوارج را به عنوان سرشاخه اصلی و اولیه این جریان توصیف کرد اما از آنجا که عقاید و عملکرد طالبان در بسیاری از موارد با خوارج قابل تطبیق است، در بررسی روند تاریخی جریان فکری مد نظر ما، می‌توان خوارج را اولین مذهب سیاسی^۵ کلامی در این رهگذر خواند.

۱-۲- اصحاب حدیث (اهل حدیث)

مذهب تسنن در دوره‌های مختلف تاریخ خود شاهد چند تحول و دگرگونی مهم بوده است. در این میان عامه مردم در طول قرن اول پیرو مذهب حاکم بودند که چیزی جز عقاید امویان و شماری از صحابه و تابعین نبود و در قرن دوم «عثمانی» یا «عثمانیه» نیز نامیده می‌شد. (۴) دیدگاه‌های تاریخی^۶ سیاسی این مذهب، بخش مهمی از معتقدات اهل سنت در دوره‌های بعد را تشکیل داد. بخش مهمی از همین جریان مذهبی در نیمه نخست قرن سوم به عنوان اصحاب حدیث با بار معنایی پیروان اصحاب حدیث نبوی، مفهومی افتخارآمیز یافت. (پاکتچی، ۱۳۷۹: ۱۱۴)

از اصول عقاید اهل حدیث می‌توان این موارد را بر شمرد: **الف**) اطاعت از سلطان جائز و تحریم براندازی نظامهای جائزانه **ب**) عدالت سلف و بالأخص صحابه **ج**) لزوم ایمان به امامت خلفای راشدین

د) قضا و قدر و جبر الهی (هـ) صفات خبری و مسأله تجسیم و تشبیه خداوند (سبحانی، ۱۳۷۸: ج ۱، ۱۵۳) و) پایبندی به ظواهر قرآن و احادیث) نگاه منفی به تعقل و اندیشه در برخورد با مسائل کلامی (پاکتچی، ۱۳۷۹: ۱۲۱-۱۲۰)

می‌توان گفت اهل حدیث، نخستین بار، چیزی را که بعدها **مذهب تسنن**، نامیده شد و در قرن دوم شامل چند فرقه با تمایز فرقه‌ای اندک بود، به صورت یک فرقه با عقاید ویژه درآورد. (جعفریان، ۱۳۷۸: ۲۶۲) از اینرو در بررسی پیش زمینه‌های تاریخی تفکر طالبان می‌توان **مذهب اهل حدیث** را نخستین مبنای نظری و فکری نامید، زیرا بسیاری از بزرگان اهل سنت همچون **احمد بن حنبل**، **اشعری**، **ابن تیمیه**، **ابن قیم** و **محمد بن عبدالوهاب** و در قرون اخیر **مودودی** و **رشید رضا**، که در بلوغ اندیشه کلامی و سیاسی اهل سنت نقش مهمی را ایفا نمودند، اساس تفکر خود را بر مبنای بنیان‌ها و چهارچوب‌های فکری و نظری اهل حدیث قرار دادند و اساساً از منظر فکری اهل حدیث به تحلیل مسائل کلامی و سیاسی پرداختند. بنابراین بهتر است اهل حدیث را «**جریان فکری اهل حدیث**» بنامیم. (۵)

البته از آنجا که مذاهب کلامی اسلامی را به طور کلی می‌توان به دو گروه **سیاسی - کلامی** و **کلامی خالص** تقسیم نمود (ولوی، ۱۳۶۷: ۵۷)، تفکر طالبان با مذاهب و جنبش‌های کلامی^۵ سیاسی این جریان فکری انطباق بیش‌تری دارد. از اینرو بعد از بررسی سیر تفکر اهل حدیث تا ظهور وهابیت به تأثیر آموزه‌های فکری این مذهب در تفکر و عقاید طالبان می‌پردازیم.

۱-۲-۱- **حنابله**: پیروان احمد بن حنبل فقیه و متکلم شهر قرن سوم (م ۲۴۱). احمد بیش از همه بر پیروی از حدیث و ترک قیاس و رأی^۶ جز در موارد ضروری^۷ پای می‌فشرد (پاکتچی، ۱۳۷۹: ۱۱۸) و عقاید دینی درباره خدا و مسائل کلامی مربوط به الهیات را از روی ظواهر قرآن و حدیث حجت می‌دانست نه از راه استدلال و بحث و منطق (فضایی: ۱۳۷). وی در مورد علم کلام می‌گوید: «با متکلمان مجالست مکنید، هر که به آن علم پردازد، دین خود را برای دشمنان هدف قرار داده است». (ابن جوزی: ۱۵۶) احمد دلالت **ظواهر احادیث** را حجت می‌شمرد. مثلاً بر پایه ظاهر حدیث «بَيْنَ الْعَبْدِ وَ بَيْنَ الْكُفْرِ أَوْ الشِّرْكَ تَرْكُ

الصَّلَاةِ» (ترمذی، ۱۴۱۵: ۱۳ و ابن ماجه قزوینی: ۳۴۲)، آنکس را که با اعتقاد به وجوب نماز، آنرا از روی کاهلی یا تهاون ترک کند، واجب القتل دانسته! چنانچه ملاً عمر نیز دستور داده بود: هر مسلمانی که دین خود را ترک کند محکوم به مرگ خواهد بود. حال آنکه این دستور ملاً عمر خلاف نظر ابوحنیفه است (مزده، ۱۳۸۲: ۹۴).

جالب اینکه قرن‌ها قبل، مشابه اقدامات وزارت امر به معروف و نهی از منکر طالبان را حنابله در بغداد انجام می‌دادند! اینان در قرن چهارم بعد از اینکه تا حدودی مذهبشان رونق یافت (۶)، در کوچه و بازار می‌گشتند، اگر آلت موسیقی می‌یافتند صاحب آنرا می‌زدند و آنها را می‌شکستند و یا اینکه اگر می‌دیدند زن و شوهری در شهر با هم راه می‌رفتند، ممانعت کرده و بعضاً به دست شرطه می‌دادند و شهادت دروغ می‌دادند که آنها به طرف فحشا می‌رفتند. (ابن اثیر، ۱۳۹۹: ۹۸) پطروشفسکی می‌نویسد: «ه حنابله حتی کوچکترین تجلی آزادی عقیده را در مسائل دینی جایز نمی‌شمارند، ایشان از پیروان دیگر فرق و مذاهب اسلامی متعصب‌ترند و ارتجاع عقیدتی ایشان، همواره آنان را در بلاد اسلامی در اقلیت قرار داده است.» (پطروشفسکی، ۱۳۶۳: ۱۴۹).

۱-۲-۲- اشاعره: پیروان ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری (م ۳۲۴). مذهب اشعری در دهه‌های اول قرن پنجم هجری جای خود را در تفکر کلامی اهل سنت و جماعت به طور جدی باز کرد و به عنوان مذهب کلامی رسمی ایشان مطرح شد (۷) و می‌توان گفت که جریان فکری اهل حدیث بعد از امام احمد تا ظهور ابن تیمیه به واسطه کلام اشعری ادامه یافت با این تفاوت که اشعری با وجود پذیرفتن تمام عقاید امام احمد، عقل را نیز در زمینه عقاید به کار می‌گرفت و در حقیقت مکتبی میانه رو بین معتزله و اهل حدیث ایجاد نمود. (سبحانی، ۱۳۷۸: ج ۲، ۳۳-۳۲ و جعفری، ۱۳۷۱: ۱۱۰ و ۲۳۷).

در مورد کناره‌گیری اشعری از مکتب اعتزال باید گفت که اختلاف تاریخی میان معتزله و اهل سنت (اهل حدیث) در آغاز قرن چهارم به نقطه بسیار حساسی رسیده بود. پس از قریب به دو قرن جدال سیاسی و عقیدتی، از سویی مکتب اعتزال به جایی رسیده بود که دیگر تاب تحمل ضربات سیاسی پی در پی اهل سنت و حدیث را که متکی به اقتدار سیاسی حاکم بودند، نداشت و از طرف دیگر، اهل سنت آنچنان خشک و بی روح شده بود که نیاز به دمیدن روح جدیدی داشت. اشعری این هر دو را از خطر نابودی قطعی رهانید. معتزله را از نابودی سیاسی کامل و اهل حدیث را از فقر عقیدتی و ایدئولوژیکی، چنانچه اهل حدیث نیز توانستند تا حدودی حلاوت استفاده از روش استدلال عقلانی را در اصول مذهب خود بپوشند. (ولوی، ۲۷۰: ۱۳۸۰).

۱-۲-۳- ابن تیمیه: وی در دفاع از عقاید مذهب حنبلی (اهل حدیث) سخت متعصب بود و مانند امام احمد حنبل و بلکه بیش‌تر از او با هر عقیده و آداب و رسوم تازه‌ای که در مذاهب اسلام بوجود بیاید، مخالف بود و از آن انتقاد می‌نمود. (فضایی، ۱۴۷) از محورها و مبانی مهم تفکر ابن تیمیه می‌توان موارد زیر را بر شمرد (سبحانی، ۱۳۷۸: ج ۳، ۲۵-۲۱ و پاکتچی، ۱۳۶۹: ۱۷۸):

الف) حمل صفات خبری خدا بر معانی لغوی. مقصود صفاتی است که قرآن و حدیث از آنان خبر

۱۷

داده ولی خرد توانایی درک آنان را ندارد. مثل «ید»، «وجه» و «استواء بر عرش» و نظایر آنان ب) بطلان عقلیات حکما و متکلمان در صورت تعارض با نقل و سنت

دو فصلنامه علمی-ترویجی

ج) عقل درست، صحیح و خالص با اقوال حکما و متکلمان مخالف است و موافق قرآن و حدیث است.

مطالعات

بیداری اسلامی

د) کاستن از مقامات پیامبر اسلام؛ وی معتقد بود سفر برای زیارت پیامبر حرام است، هر نوع پناه و سایبان برای قبور حرام است، هر گونه توسل به پیامبر بعد از وفات ایشان، بدعت و شرک است و برگزاری مراسم جشن و شادی در تولد پیامبر، بدعت به شمار می‌رود.

ه) انکار فضایل اهل بیت: مثلاً قائل بود که آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى: شوری / ۲۳) در مورد اهل بیت نازل نشده است. (ابن تیمیه، ۱۴۰۶: ج ۴، ۲۵ و ۵۱۸).

و) ضدیت با تشیع: وی کتاب «منهاج السنه» را در رد بر کتاب «منهاج الکرامه» علامه حلی نوشت و در این کتاب انواع تهمت‌ها و افتراها را نثار شیعه کرد و مطالبی از قول دیگران درباره شیعه نقل کرد که دروغ محض است. (زریاب خوبی، ۱۳۶۸: ۱۱۵) مثلاً می‌گوید: «یهود بر این باورند که خداوند ۵۰ رکعت نماز واجب کرده و شیعه نیز چنین می‌گوید». یا می‌گوید: «یهود بر زنان عده روا نمی‌دارند و شیعه نیز همینطور». (ابن تیمیه، ۱۴۰۶: ج ۲۵، ۳۱ و ۳۳) ابن تیمیه کتابی پیرامون فضایل معاویه نوشت و فتوی داد که لعن بر یزید جایز نیست. (ابن شاکر کتبی، ج ۱: ۷۷) او در تمامی کتب و فتاوی خود به وفور و به شکل چشمگیری در رد گفته‌های معتزله، جهمیه و رافضیه به اقوال احمد بن حنبل استناد کرده است (پاکتچی، ۱۳۷۳: ۷۲۲) و خود را پیرو سلف یعنی صحابه و تابعین می‌داند. به عقیده او سلف، قرآن و سنت را بهتر از مدعیان علم و متکلمان ادوار بعد درک می‌کرده‌اند چنانچه می‌گوید: «چگونه ممکن است که اصحاب رسول خدا این نصوص روشن را نفهمیده باشند اما ایرانیان، یونانیان، یهود، نصارا و فلاسفه، عقیده صحیح را دریابند و برای امت اسلامی بیان کنند». (پاکتچی، ۱۳۶۹: ۱۷۹)

ابن تیمیه نقش بسیار مهمی در انتقال آموزه‌های اهل حدیث و حنابله به محمد بن عبدالوهاب داشت و در واقع باید او را معمار اصلی وهابیت بنامیم.

۱-۲-۴- وهابیت: محمد بن عبدالوهاب در سال ۱۱۴۳ هـ دعوت خود را در «نجد» عربستان آشکار کرد و به یاری آل سعود (محمد بن سعود و پسرش عبدالعزیز و نوادگانش سعود و سلطان عبدالله) که خاندان حاکم بر نجد بودند توانست مذهبی جدید که بر پایه اندیشه‌ها و آراء ابن تیمیه استوار بود را پایه

گذاری نماید. (سبحانی، ۱۳۷۸: ج ۳، ۲۰ و فضایی: ۱۵۷) البته ابن تیمیه بذر خود را در محیطی افشاند که مملو از دانشمندان اسلامی بود که هر یک به تنهایی می توانستند تبلیغ وی را خنثی نمایند. محیط شام و مصر در آن زمان محل تجمع محدثان، محققان و متکلمان بزرگی بود که به آسانی قادر بودند با مباحث و ادله علمی، دعوت ابن تیمیه را بی اثر سازند (۸) ولی محمد بن عبدالوهاب در نجد و در میان اعراب بیابانگردی می زیست که از هر علم و دانشی به دور بودند و کوچکترین اطلاعاتی درباره شرک و توحید نداشتند و دعوت‌های اینچنینی در محیطی رشد می کند که مردم آگاهی صحیحی از دین نداشته باشند و از این لحاظ بستر اجتماعی محمد بن عبدالوهاب بر خلاف ابن تیمیه، کاملاً مساعد و هموار بود.

طالبان و وهابیت

اندیشه اهل سنت در تطور و سیر تاریخی خود بعد از قرون اول و دوم که مذهب عامه و حاکمیت بود، در قرن سوم در قالب اندیشه «اهل حدیث» تجلی نمود. اندیشه اهل حدیث در قالب مذهب حنبلی در قرن چهارم به بلوغ بیش تری رسید. اما اشعری با ورود به مباحث عقلی، ضمن اینکه اندیشه اهل سنت را تا حدودی تعدیل نمود، آنرا به دو جریان جداگانه تقسیم کرد. یک جریان بعد از وی توسط شاگردانش همچون **باقلانی، ایجی، امام محمدغزالی و بغدادی** ترویج شد و می توان آنرا **اندیشه غالب اهل سنت** نامید که تا به امروز نیز اندیشه کلامی اکثر علمای اهل سنت بر پایه بنیان‌های کلامی اشعری قرار دارد. اما جریان دیگر که مد نظر ماست بعد از حنابله توسط ابن تیمیه ادامه یافت و سپس آراء و اندیشه‌های ابن تیمیه توسط محمد بن عبدالوهاب در قالب یک مذهب کلامی و سیاسی درآمد که آبخشور اصلی تفکر طالبان و تمام جریانهای تکفیری و سلفی معاصر به شمار می رود:

الف) الگوی اداره حکومت: الگوی اندیشه سیاسی طالبان همچون جریان فکری اهل حدیث، خلافت خلفای راشدین است.

ب) وجوب امر به معروف و نهی از منکر: یکی از کارکردهای مهم حکومت طالبان امر به معروف و نهی از منکر بود و اغراق نیست اگر بگوییم پرکارترین بخش و فعال‌ترین وزارت طالبان، وزارت امر به معروف و نهی از منکر بوده است. ابن تیمیه نیز یکی از وظایف اصلی حکومت اسلامی را اجرای امر به معروف و نهی از منکر می داند و این دو فریضه جزء اصول عقاید وهابیت نیز می باشد. (مشکور، ۱۳۷۶: ۸۷ و ۹۰-۹۲).

ج) حذف عقلانیت و در نتیجه تضاد رفتاری: امام احمد از دخالت دادن عقل و استدلال در فهم

دین به شدت پرهیز می‌کرد و تنها به معنای ظاهری آیات و روایات بسنده می‌کرد. وهابیون نیز به دلیل برداشت سطحی از نصوص دینی دچار تضادهای فکری و رفتاری زیادی شدند. چنانچه ملاعمر نیز در پاسخ به نماینده یونیسکو مبنی بر خودداری از تخریب آثار باستانی افغانستان و پیروی از سیاستی عاقلانه گفت: «ما به عقل کاری نداریم و آنچه انجام می‌دهیم خواست اسلام است». (دهقان، ۱۳۷۹: ۱۶)

د) تخریب مراکز زیارتی و میراث فرهنگی با شعار مبارزه با بت پرستی: وهابیان زیارت قبور اهل بیت (علیهم السلام) و بزرگان دین را بدعت و شرک خوانده، تقدیس و تعظیم غیر خدا دانستند و به نام مبارزه با بت پرستی و شرک و با استناد به ظواهر آیات قرآن (فضایی: ۱۶۸ و ۱۷۶ و ۱۷۹) به خرابی آنها پرداختند. طالبان نیز با شعار جلوگیری از رواج بت پرستی به نابودی میراث فرهنگی افغانستان (مجسمه‌های بزرگ بودا و...) پرداختند. (بربریت فرهنگی طالبان: ۲۱) امامان برخی از مساجد عربستان در محضر نماز گزاران اقدام طالبان در تخریب مجسمه‌های بودا را تأیید نمودند (مژده، ۹۲: ۱۳۸۲).

ه) پایبندی به ظواهر شریعت: در مباحث مطرح در مورد صفات باریتعالی، جبر و اختیار انسان، و مباحث کلامی از این قبیل، اهل حدیث، حنابله، ابن تیمیه و وهابیت با این استدلال که عقل انسان توانایی درک چنین مسائلی را ندارد و سؤال از این‌ها «بدعت» می‌باشد (۹)، با برداشت ظاهری از آنها اوج ظاهرگرایی و عقل‌گریزی در دین را به نمایش گذاشتند که نتیجه عملی این تفکر را در عقاید وهابیون می‌بینیم. چنانچه عملکرد طالبان در مسائل مستحدثه و یا کیفیت حضور زن در جامعه منبث از همان دیدگاه و با نگاه «اصالة الحرمة» بود.

و) ضدیت و دشمنی با تشیع و محبان اهل بیت «علیهم السلام»

ز) قتل عام مسلمانان: وهابیون، خون مسلمانان جز خود را حلال می‌دانستند و کشورهای اسلامی را سرزمین کفر معرفی کردند و با حمله‌های خونین به مدینه، مکه، طائف، جده، نجف و کربلا، خون بسیاری از مسلمانان بی‌گناه را به زمین ریختند (جعفریان، ۱۳۷۸: ۱۹۳-۱۷۱) و در حمله به طائف حتی به کودکان شیرخواره نیز رحم نکردند. (موسویان، ۱۱: ۱۳۷۷).

ح) آلت دست و بازیچه نظام سلطه: یکی از نقاط مشترک و در واقع آسیبهای جدی تفکر وهابیت و طالبان این است که این دو تفکر به علت عدم بصیرت دینی و سیاسی، به خدمت استعمار و سیاستمداران درآمده و در واقع نظام سلطه همواره از این تفکر که به علت کنار گذاردن عقل، فاقد پشتوانه‌های خردورزی و بلوغ سیاسی می‌باشد، در جهت منافع خود استفاده نموده است..

در این میان دشمنان اسلام از وهابیت جهت ایجاد اختلاف و فتنه‌های مذهبی و تحقق نقشه‌های شوم خود (مانند بهره برداری بریتانیا و فرانسه از وهابیت در جنگ جهانی اول علیه امپراطوری عثمانی) استفاده‌های فراوانی برده‌اند و مسلماً در رشد فزاینده وهابیت، حمایت استعمار و پشتیبانی‌های همه جانبه انگلیس نقش مهمی داشته است. (موسویان، ۱۱: ۱۳۷۷).

طالبان نیز ملعبه سیاست‌بازان پاکستانی و البته جهان غرب شده و هر یک از کشورهای ذینفع در قضیه طالبان، با فراهم آوردن مقدمات تشکیل حکومت طالبان، از آن در جهت منافع سیاسی و اقتصادی خود استفاده کردند.

۱-۳- سلفیه

در مورد سلفیه (۱۰) و زمان شکل‌گیری این مذهب به عنوان یک فرقه کلامی مشخص، در منابع اتفاق نظر و قول واحدی دیده نمی‌شود و تعابیر گوناگونی در مورد اصول عقاید و رهبران این مذهب ارائه می‌شود. چنانچه از آن با عبارات مختلفی چون «سلف»، «سلفیه»، «سلفیون»، «طائفة السلف» و «سلف صالح» یاد شده است.

با بررسی روند شکل‌گیری تفکر سلفیه، می‌توان **دو جریان متفاوت** را در تفکر این گروه مشخص نمود که به لحاظ تاریخی فاصله زمانی زیادی با هم دارند و هر چند در برخی از مبانی فکری با هم شباهت دارند اما باید آنها را در دو طیف جداگانه تحلیل و بررسی نمود.

۱-۳-۱- یک جریان از تفکر سلفیگری را می‌توان منطبق با جریان فکری اهل حدیث خواند که به اجمال اشاره آن رفت. پیش زمینه‌های تاریخی این جریان سلفیگری به قرن اول هجری برمی‌گردد. در میان مسلمانان اهل سنت، نخستین تجلیات اصلاح طلبی در دفاع از سنت علیه بدعت بروز کرد که مدافعان سختگیر آن، مدعی دفاع از قرآن و سنت شدند. (موتقی، ۱۳۸۱: ۱۰۵) در قرون بعد اشخاصی به عنوان مجدد دین و سنت شناخته شدند که خواهان احیای اسلام و سنت و بازگشت به «سلف صالح» یعنی اصحاب و تابعین بودند. طرفداران این اندیشه را می‌توان «سلفیه» خواند که اصول عقاید ایشان تطابق بسیار زیادی با اندیشه جریان فکری اهل حدیث دارد.

این جریان از تفکر سلفیه در هر برهه تاریخی مجددانی داشته است یعنی در مقاطع مختلف تاریخ همواره گروهی ندای بازگشت به اسلام راستین و زدودن بدعتها و انحرافات را از شریعت سر داده‌اند. به همین دلیل است که برخی، اهل حدیث، برخی، حنابله و برخی ابن تیمیه و وهابیت را به عنوان پرچمداران

تفکر سلفیگری معرفی کرده‌اند.^۱ امروزه نیز تلاش زیادی از سوی حکومت آل سعود برای احیاء و ترویج این تفکر صورت می‌گیرد و حمایت همه جانبه از حکومت و تفکر طالبان نیز در همین راستا صورت گرفت.

اکنون چند سالی است آثار اهل حدیث که تاکنون مورد بی‌اعتنایی بود، تحقیق و نشر می‌شود. شمار زیادی از این آثار که از قرن ۵ و ۶ از سوی اهل سنت حتی استنساخ نشده بود به عنوان پایان نامه فوق لیسانس و حتی دکتری توسط دانشجویان دانشگاه اسلامی مدینه و دانشگاه أم القرای مکه تحقیق شده و با سرمایه ناشرین سعودی به چاپ می‌رسد که روی هم رفته احیای همان سلف و گرایش اهل حدیث است. (جعفریان، ۱۳۷۹: ۲۴۲).

۱-۳-۲- جریان دوم از تفکر سلفیگری بیش‌تر زاینده تحولات سیاسی جهان اسلام در یکی، دو قرن اخیر است زیرا هجمه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی غرب به جهان اسلام این تفکر را به وجود آورد که باید عظمت گذشته اسلام را احیا کرد. البته این جریان از سلفیگری نیز تا حدودی متأثر از جریان اول است اما بر خلاف جریان اول، به عقل و اندیشه و بصیرت دینی نیز اهمیت می‌دهد. این تفکر سلفیگری با ظهور چهره‌های برجسته‌ای همچون **عبدالرحمن کواکبی**، **محمد عبده**، **محمد رشید رضا** و **سید قطب** مرحله تازه‌ای از حیات خود را پشت سر گذاشت و هنوز هم این تفکر در جهان اسلام به خصوص در کشورهای همچون مصر طرفداران زیادی دارد. این جریان از تفکر سلفیگری بر این باور است که **سلفیه** یکی از مهم‌ترین پله‌های گذار از مرحله عقب ماندگی و انحطاط به سوی شکوفایی علمی و فرهنگی است، پلی که تفکر غرب با عبور از آن و رسیدن به فرهنگ و تمدن درخشان اسلامی، زمینه پویایی و تحول شگرف خود را بعد از اوضاع اسف بار آن در قرون وسطی، پدید آورد. (رفعت، ۲۰۰۲: ۶-۲۵).

در مجموع باید گفت که هر چند جریان دوم سلفیگری نیز متأثر از جریان اول می‌باشد چنانچه رشید رضا به عنوان مبتکر و متفکر اصلی این جریان بعد از پیوستن به آل سعود در نشر افکار ابن تیمیه کوشش فراوانی نمود و **مجله المنار** مروج تفکر سلفیگری گردید، اما باید بین این جریان که مرکز خیزش آن محیط علمی مصر می‌باشد با جریان اول که متأثر از محیط خشک و جزم اندیش عربستان است تفاوت

۱. فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، ج ۱، ص ۱۴۹ و فقیهی، علی اصغر، وهابیان، تهران، کتاب‌فروشی صفا، ۱۳۵۲ ش، ص ۲۶۱-۲. و ابن تیمیه، ص ۱۷۹ و جنبش‌های اسلامی معاصر، ص ۱۰۹ و الکاتب، احمد، الفکر السياسي الوهابی، دارالشوری للدراسات و الاعلام، الطبعة الثانية، ۱۴۲۴ هـ، ص ۱۱-۱۰ و ابراهیمی، محمدحسین، تحلیلی نو بر عقاید وهابیان، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چهارم، ۱۳۷۹، ص ۱۳

قائل شد. جریان اول که جلوه روشن آن مذهب وهابیت می‌باشد به عنوان مبارزه با شرک، بدعت، خرافات و انحرافات و با نگاهی متعصبانه بر مبنای اصل «اصالة الحرمة» به مسائل و پدیده‌های جدید بشری و با توسل به خشونت، جریان «بنیادگرایی اسلامی» را به راه انداخت.

جنبش طالبان نیز یکی از محصولات جریان اول سلفیگری و بنیادگرایی اسلامی می‌باشد که به لحاظ کلامی و فکری محصول همین جریان است و به همین دلیل است که طالبان به سبب مخالفت با هر گونه تغییر و نیز عدم آمادگی ذهنی و فکری در برخورد با پیشرفتهای علمی دنیای جدید و شناخت ضعیف از مقتضیات زمان، به رغم تمام شعارهای اصلاحی مبنی بر تأمین امنیت افغانستان و تحقق شریعت اسلامی، از حل نابسامانیهای داخلی و خارجی این کشور و تأسیس یک دولت مناسب و تشکیلات حکومتی عاجز ماندند. شهید مطهری نیز دلیل افول جریانهای بنیادگرا را گرایش شدید به وهابیتگری و گرفتار شدن در دایره تنگ اندیشه‌های محدود این مذهب می‌داند و می‌نویسد: «روح انقلابی مبارزه با استعمار و استبداد تبدیل شد به مبارزه با عقایدی که خلاف معتقدات حنابله و ابن تیمیه بود». (مطهری: ۵۰)

۲- گروه‌ها و جریان‌های سیاسی مؤثر در شکل‌گیری تفکر طالبان

اول: جمعیت‌ها و گروه‌های سیاسی - مذهبی: آموزه‌های فکری طالبان تحت تأثیر جریان‌های گروه‌های سیاسی مذهبی که می‌توان آنها را در ردیف گروه‌های بنیادگرای اسلامی محسوب داشت، با تفکر این جنبش آمیخته شده و گروه‌های فوق به طرق مختلف که شاید یکی از مهم‌ترین و مؤثرترین آنان «مدارس مذهبی» می‌باشد، در قوام و شکل‌گیری تفکر دینی و سیاسی طالبان ایفای نقش نموده‌اند.

۲-۱- دیوبندیه

آئین «دیوبندی» (۱۱) که امروزه یکی از مهم‌ترین جریان‌های بنیادگرای اسلامی در شبه قاره هند محسوب می‌شود، عمده‌ترین تأثیر مذهبی و ایدئولوژیکی را بر طالبان داشته است. (۱۲) دیوبندیه ادامه جریان صوفیه اصلاح طلب بویژه «شاه ولی الله دهلوی» محسوب می‌شود و مؤسسين مکتب دیوبندیه یعنی محمد قاسم نانوتوی و رشید احمد گنگوهی تحت تأثیر شدید مکتب شاه ولی الله دهلوی قرار داشتند. (رحیمی، عبدالحمید: ۱۶) ولی الله موضع خصمانه‌ای در قبال تشیع داشت. وی کتاب «ازالة الخلفاء» را علیه شیعه نوشت. با

توجه به شباهت افکار وی با محمد بن عبدالوهاب، برخی معتقدند این دو دوره طلبگی را در یک زمان و در حجاز گذرانیده‌اند. (عصمت الهی، ۱۳۷۸: ۴۲)

۲۳

دو فصلنامه علمی-ترویجی

مطالعات

بیداری اسلامی

دیوبندی‌ها و وهابیت

هر چند دیوبندی‌ها به ظاهر وهابی نیستند اما ارتباط تنگاتنگ و فشرده‌ای که این دو مکتب در حوزه اندیشه با هم دارند، بسیاری از عقاید ایندو را منطبق با هم، جلوه می‌دهد. رشید احمد گنگوهی در مورد عقاید وهابیان می‌گوید: «کسی که از محمد بن عبدالوهاب پیروی کند، وهابی نامیده می‌شود. عقاید وهابیه صحیح و شایسته است، از این رو بیش تر کسانی که از محمد پیروی می‌کنند انسان‌های شایسته‌ای هستند». وی در مورد محمد بن عبدالوهاب نیز می‌گوید: «او مردی صالح است که با اعتنا به مذهب حنبلی و حدیث، با بدعت و شرک مبارزه می‌کرده است». (اسعدی قاسمی، ۲۰۰۰: ۳۳۷ و ۷۳۶-۷۳۵).

علمای دیوبند در ستایش از محمد بن عبدالوهاب تا آنجا پیش رفتند که «محمد منظور نعمانی» (از مورخین برجسته دیوبندی) کتابی در تمجید و دفاع از محمد بن عبدالوهاب با عنوان «دعایات مکفنه ضد الشیخ محمد بن عبدالوهاب» به رشته تحریر درآورد. وی در این کتاب می‌نویسد: «مطالعه تألیفات شیخ محمد بن عبدالوهاب این حقیقت را روشن می‌کند که هدف از جنبش وی دعوت به توحید حقیقی و تمسک به سنت پیامبر و جهاد فراگیر علیه انواع شرک و بدعت و ارائه اسلام در همان شکل و صورت حقیقی و اولیه آن بوده است». (اسعدی قاسمی، ۲۰۰۰: ۵۷) البته علمای وهابی نیز کوشش کرده‌اند تا به علمای دیوبند نزدیک شوند، چنانکه «شیخ عبدالله بن صالح الصقر» نماینده وزارت امور اسلامی و اوقاف عربستان در بازدید از مدرسه دیوبند تأکید می‌کند که کشور عربستان برادر شماسست و خادم الحرمین الشریفین ° ملک فهد ° و برادرش امیر عبدالله و بقیه آل سعود از شما هستند. (رحیمی، عبدالحمید: ۱۱۴).

مازیار کریمی حاجی خادمی

تبارشناسی جریان‌های تکفیری، بررسی موردی جنبش طالبان در افغانستان

۲-۲- جمعیتة العلماء الإسلام

در سال ۱۹۴۵ جمعی از علمای (وهابی) دیوبندی به رهبری مولانا «بشیر احمد عثمانی»، این جمعیت را در پاکستان تأسیس کردند. (امامی، ۱۳۷۸: ۹۹ و ذیحی فرد، ۱۳۷۹: ۸۳ و شفایی، ۱۳۸۰: ۸) ایشان در مسائل فقهی از مذهب حنفی پیروی می‌کنند ولی در اصول عقاید پیرو آراء ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب می‌باشند. (امامی، ۱۳۷۸: ۹۸) جمعیتة العلماء در زمان جنگ افغانستان با شوروی سابق چندان مورد توجه نبود اما پس از اشغال افغانستان توسط ارتش شوروی سابق، رهبران جمعیت مدارس مذهبی بی‌شماری در شمال غربی پاکستان در ایالات مرزی افغانستان و نیز در بلوچستان بر پا کردند و هزاران مهاجر و آواره افغانی جذب این مدارس می‌شدند. (۱۳)

احمد رشید (۱۴) می‌نویسد: «طالبان با ارتباط محدودی که با جهان داشتند، به مدارس جمعیتة العلمای پاکستان وارد شدند و متأثر از دانش ملاهای تنگ نظر این مدارس به دیوبندی‌هایی سرسخت و متعصب مبدل شدند. نتیجه آنکه جنبش طالبان از طریق این جمعیت با خط دیوبندی آشنا شده و به شدت تحت تأثیر گرایشهای مذهبی این مکتب قرار دارد». (سجادی، ۱۳۸۰: ۱۱) البته نوع حمایت آنها از طالبان متنوع است. این پشتیبانی گاهی ایدئولوژیک است و جهاد طالبان را تلاش برای برقراری نظام اسلامی واقعی در افغانستان معرفی می‌کنند و گاهی نیز حمایت نظامی صورت می‌گیرد. (امامی، ۱۳۷۸: ۱۰۱).

لازم به توضیح است که دیوبندیه در پاکستان به شاخه‌های گوناگون تقسیم شده و جمعیتة العلماء الاسلام سرچشمه مشترک همه آنها به شمار می‌رود. مهم‌ترین شاخه‌های این جمعیت و مدارس مذهبی آن عبارت است از:

الف) شاخه مولانا فضل الرحمن

مولانا فضل الرحمن رهبر جمعیتة العلماء در منطقه پشتونستان که از وی می‌توان به عنوان یکی از حلقه‌های اتصال مهم میان طالبان و مکتب دیوبندی یاد کرد. (رشید، ۱۳۸۳: ۴۹) فضل الرحمن مدیریت مدرسه «فیض العلوم» در نزدیکی حیدرآباد را به عهده دارد که یکی از مراکز عمده پرورش طالبان است و تعدادی از

رهبران طالبان در این مدرسه تحصیل کرده‌اند و از این طریق با آموزه‌های فکری مکتب دیوبندیه آشنا شدند. (عصمت الهی، ۱۳۷۸: ۳۸)

۲۵

دو فصلنامه علمی-ترویجی

مطالعات

بیداری اسلامی

ب) شاخه مولانا سمیع الحق

یکی دیگر از دو شاخه اصلی جمعیه العلماء. سمیع الحق را می‌توان رهبر فکری ملأ عمر و بانی ایده جنبش طالبان به شمار آورد. سمیع الحق که رهبر جمعیه العلماء در ایالت‌های بلوچستان و سند محسوب می‌شود تماس دائم با ملا عمر داشت و در مسائل مهم و تصمیم‌گیری‌ها وی را کمک می‌کرد. وی در ۲۵ کیلومتری شرق پشاور در منطقه‌ای به نام «آکوره ختک» (آکورا شاتک) مدیر مرکز مذهبی عظیمی به نام «دارالعلوم حقانیه» (مدرسه حقانی) می‌باشد. (مقلد، ۱۳۷۹: ۱۹)

احمد رشید می‌گوید: «مولانا سمیع الحق به من گفت که مدرسه‌اش همواره ۴۰۰ جا برای طلبه‌های افغان رزرو می‌کند». (رشید، ۱۳۸۳: ۱۲۵)

ج) جامعه (جمعیه) العلوم الإسلامیه

یکی از بزرگ‌ترین مدارس مذهبی جمعیه العلماء که در شهر بینوری در نزدیکی کراچی قرار دارد. این مدرسه که مردم آنرا «مسجد بینوری تاون» می‌خوانند و توسط «ملأ محمد یوسف نوری» اداره می‌شود، دومین مدرسه مذهبی پاکستان (بعد از مدرسه حقانی مولانا سمیع الحق) محسوب می‌گردد. (رشید، ۱۳۸۳: ۱۲۶) و جوانان مسلمان از کشورهای گوناگون (۴۵ کشور) برای تحصیل به آنجا می‌آیند. (احمدی، ۱۳۷۷: ۲۸).

مفتی جمیل یکی از مدرسان این مدرسه به احمد رشید می‌گوید: «ما از این که طالبان را تربیت می‌کنیم به خود می‌بالیم و چون آنها موفق به اجرای قوانین اسلام شده‌اند همیشه برای موفقیت آنها دعا می‌کنیم». (رشید، ۱۳۸۳: ۱۲۶).

(د) سپاه صحابه

یکی از خشن‌ترین و افراطی‌ترین شاخه‌های جمعیت العلماء الإسلام محسوب می‌شود که در سال ۱۹۸۴ برای مقابله با رشد روز افزون و نفوذ سیاسی^۵ اجتماعی شیعیان پاکستان بوجود آمد.

اسدالله شفاپی نویسنده و پژوهشگر افغانی یکی از مشاهدات خود را در اینباره بیان می‌نماید:

«در حمله ناموفق طالبان به مزار شریف شاهد صحنه بودم. در اثر شکست طالبان تعداد زیادی نیروی عرب و پاکستانی از جمله افراد سپاه صحابه نیز به اسارت درآمدند که مدارک پاکستانی به همراه داشتند. روی یکی از سربزگ‌های رسمی مربوط به سپاه صحابه ذیل عنوان این گروه به زبان اردو نوشته شده بود:

«فرقه شیعه، کافر و کشتن آن حلال است». (شفاپی، ۱۳۸۰: ۸)

در نتیجه چنین پیوند مستحکم فکری میان مکتب دیوبندیه با طالبان، ملأ عمر در پیام خود در تمجید از خدمات دارالعلوم دیوبند می‌گوید:

«بر کسی پوشیده نیست که دارالعلوم دیوبند چه خدمات شایانی را برای اسلام انجام داده است. این دارالعلوم نقش بزرگی در حفظ فرهنگ و علوم اسلامی در شبه قاره داشته و علمای بزرگی به امت اسلام تقدیم کرده که خدمات آنها هرگز فراموش نخواهد شد. (رحیمی: ۶۰-۱۵۹).

۲-۳- القاعده

این گروه براساس اندیشه‌ها، تمهیدات و امکانات مالی و نظامی اسامه بن لادن و دکتر ایمن الظواهری در سال ۱۹۸۸ تشکیل شد. در این سال عبدالله عزام از اسامه خواست تا با تأسیس گروهی از مجاهدین عرب، حرکت آنها را در جهاد علیه کفر، سازماندهی کند و عبدالله خود، عنوان «القاعده» را برای این گروه برگزید. بدین ترتیب گروه القاعده موفق شد در اندک زمانی گروه کثیری از مسلمانان اقصی نقاط جهان را گرد هم جمع نماید و با هدف مشترک جهاد و شهادت، به ساماندهی اعتقادی و نظامی آنها پردازد. (علی، ۲۰۰۵: ج ۱، ۱۱).

سردمداران القاعده بر این باورند که «ارهاب» (ترور) بر هر مسلمان فرض است و با استناد به آیه ۶۰ از

۲۷

سوره مبارکه انفال، ارهاب علیه دشمنان خدا را یک فریضه تلقی نموده و رسول خدا را بدین معنا، اولین
ارهابی می خوانند. (علی، ۲۰۰۵: ج ۱، ۵۴) عبدالله عزام می گوید:

دو فصلنامه علمی-ترویجی

مطالعات

بیداری اسلامی

«باکی نداریم اگر یهود و نصارا ما را ارهابی بخوانند زیرا قرآن می گوید: (تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ

وَعَدُوَّكُمْ)، پس ارهاب، فریضه‌ای بر ماست». (مژده، ۱۳۸۲: ۵۹)

بن لادن و طالبان

حلقه اتصال القاعده و طالبان را باید اندیشه بنیادگرایی اسلامی و مکتب وهابیت دانست. لذا بن لادن بیش تر
ثروت و کمک‌های دولت سعودی را به توسعه پروژه‌های نشر و ترویج وهابیت در میان افغانها اختصاص
داد. (رشید، ۱۳۸۳: ۱۷۴)

بن لادن در کنفرانسی که با شرکت هزاران تن از علمای دیوبندی در سال ۲۰۰۱ در شهر پشاور
برگزار شد، با ارسال پیامی به این کنفرانس از آنها خواست که با ملا محمد عمر بیعت کنند.
(رحیمی: ۱۶۰) پیوند فکری سران طالبان و بن لادن تا آنجا تنگاتنگ و حیرت انگیز است که یکی از
فرماندهان ارشد طالبان به هنگام ورود اسامه به افغانستان، خطاب به وی گفت: «ای شیخ! سرزمین ما
سرزمین افغانها نیست بلکه سرزمین الله است و جهاد ما نیز جهاد افغان نبوده، بلکه جهاد مسلمانان
است. تو اکنون میان خانواده و قوم و قبیله خود هستی و ما خاکی را که تو روی آن قدم می‌زنی
متبرک می‌دانیم». (قراگوزلو، ۱۳۸۰: ۴۳).

آموزه‌های فکری القاعده

مهم‌ترین تأثیر فکری و عقیدتی القاعده بر طالبان را باید در ترغیب، تشویق و هدایت این جنبش به
جهادی جهانی علیه کفر و در رأس آن آمریکا، دانست. شاید زمانی مهم‌ترین دغدغه طالبان تأمین امنیت
افغانستان بود و در سطح جهانی نیز بالاترین تقاضای طالبان این بود که حکومتشان به رسمیت شناخته

شود. اما با پیوستن بن لادن، ادبیات طالبان نسبت به آمریکائیاها کاملاً تغییر کرد و حتی بعدها به آمریکا اعلان جنگ نمودند.

توضیح اینکه در جریان جهاد مجاهدین افغان علیه نیروهای اشغالگر، هزاران تن از مسلمانان از اقصی نقاط جهان شامل خاورمیانه، آفریقای شمالی و شرقی، آسیای مرکزی و خاور دور به مجاهدین افغانی پیوستند (رشید، ۱۳۷۹: ۲۱۹) و در عین حال گروه‌هایی چون اخوان المسلمین، مجمع جهانی اسلام (مستقر در عربستان) و مسلمانان تندروی فلسطینی نیز نیروهایشان را سامان داده و خواهان جهاد در کنار مجاهدین افغانی شدند. سرمایه لازم برای این پروژه عظیم از سوی عربستان تأمین می‌شد. (رشید، ۱۳۷۹: ۲۰۴-۲۰۳) احمد رشید خود خاطره‌ای را در این مورد نقل می‌کند که در آوریل ۱۹۸۹ هنگام بازگشت از کابل به پاکستان، کامیونی پر از مجاهدین را دیده که هیچ یک افغانی نبوده‌اند: «سرنشینان کامیون، عرب‌هایی بودند با پوست سفید، مردانی از آسیای مرکزی با چشمان آبی و چینیهای گندمگون که همگی عمامه‌های بزرگ و شلوارهای بدقواره به تن و مهمات و کلاشینکف بر دست داشتند. آن‌ها از کشورهای خود (الجزایر، مصر، عربستان، کویت، چین و آسیای میانه) بدینجا آمده بودند تا همراه مجاهدین در جهاد شرکت کنند. (رشید، ۱۳۸۳: ۱۶۹)

در حقیقت مهاجرت جنبش‌های اسلامی عربی به افغانستان با هدف مبارزه با استکبار جهانی و آموزش‌هایی که در آنجا داده می‌شود پدیده‌ای به نام «اعراب افغانی» یا «افغان العرب» به وجود آورد که همین گروه‌ها موجی از خشونت‌گرایی تروریستی را آغاز کردند. (قراگزلو، ۱۳۸۰: ۳۵-۳۴) ساموئل هانتینگتون می‌گوید: «این نهادهای اسلامی خواهان ارتقای اسلام در مقابل تمام نیروهای غیر مسلمان بودند». سخن وی نمی‌تواند گزاف باشد چرا که بیش‌تر این مسلمانان تندرو، جهاد افغانستان علیه شوروی را جهاد اسلام با جهان کفر و قابل تکرار در برابر آمریکا تلقی می‌کردند. (رشید، ۱۳۸۳: ۱۷۲)

۲-۴- اخوان المسلمین و جماعت اسلامی

انحطاط و عقب ماندگی داخلی مسلمین و هجوم گسترده استعمار غرب به جهان اسلام، اقشار گوناگون جامعه اسلامی اعم از سیاستمدار، روشنفکر، عالم و متفکر را به واکنش واداشت. این واکنش در قالب جریان احیا (Revival) و بازسازی (reconstruction) تفکر دینی (اصلاح طلبی دینی) جریانات مختلفی

را به وجود آورد. یک جریان که از بزرگان آن می‌توان به سید جمال الدین اسد آبادی، شیخ محمد عبده، عبدالرحمن کواکبی، اقبال لاهوری، امام خمینی (ره)، شهید مطهری و دکتر شریعتی اشاره کرد، با تکیه بر عقل و اجتهاد پویا و آینده‌نگری و نوآوری، به تفکیک جنبه‌های مثبت و منفی غرب پرداخت و با اقتباس جنبه‌های مثبت و مفید فرهنگ و تمدن غرب، خواستار مبارزه با چهره استعماری آن در تمام ابعاد شد. (موتقی، ۱۳۸۱: ۹۳-۱۳۸).

اما جریان دیگر با وجودیکه تحت تأثیر آراء افرادی چون سید جمال و عبده قرار داشت، به جریان موسوم به بنیادگرایی نزدیکتر است و در واقع تأثیر آموزه‌های سلفی‌گری و به خصوص رشید رضا در آن پررنگ‌تر بود که جنبش **اخوان المسلمین و جماعت اسلامی مودودی** را باید در قالب همین جریان تحلیل کرد.

از همین رو جلوه‌هایی از تفکر اخوان را می‌توان در طالبان متجلی دید. یکی از این وجوه اشتراک جهاد مسلحانه در مبارزه با کفر داخلی و سپس کفر خارجی با اعتقاد صرف به قانون شرع و تأکید بر لزوم انتخاب یک رهبر است. (۱۵)

جنبش اخوان در دهه ۴۰ و ۵۰ میلادی به شدت درگیر مبارزه و فداکاری برای آرمان‌هایی مثل آزادی فلسطین و مبارزه با استبداد داخلی مصر بود. خشونت علیه نظام سیاسی که برای سرنگون کردن حاکمیت موجود صورت می‌گیرد، به لحاظ تاریخی ریشه‌هایی در شبکه مخفی اخوان المسلمین دارد که با اندیشه‌های سید قطب آغاز شد. سید قطب در کتاب «**معالم علی الطريق**» وجود شبکه‌های مخفی و نیروهای پشت‌تاز مبارز جهت جایگزینی نظام اسلامی را تجویز کرده بود. (فراگوزلو، ۱۳۸۰: ۳۴) اساساً به دلیل همین دیدگاه بود که اخوان المسلمین با سازماندهی نیروهای خود به جنگ با اشغالگران کمونیست در کنار مجاهدین افغانی پرداختند. (رشید، ۱۳۷۹: ۲۰۴-۲۰۳).

ورای مسئله فوق، تفسیر طالبان با تفسیر اخوان از حرکت و مبارزه تفاوت‌های چشمگیری دارد. چنانچه در نظام فکری طالبان، پان اسلامیسیم که یکی از مهم‌ترین شعارهای اخوان بود، جایی ندارد و عنصر ملیت و قومیت در طالبان خیلی شدید است. به لحاظ سطح اندیشه و فهم دینی و سیاسی نیز، اخوان با طالبان که اکثراً رزمندگانی بیسواد بودند و حداکثر سواد و آگاهی ایشان از سطح دروس دینی مدارس مذهبی پاکستان فراتر نمی‌رفت، قابل مقایسه نیستند.

از سوی مقابل رهبران طالبان نیز بر این باور بودند که رهبرانی چون برهان الدین ربانی و گلبدین حکمت یار که تحت تأثیر افکار اخوان المسلمین و مودودی قرار داشته‌اند (به علت تلقی و تفسیر به روز و جدید این احزاب از اسلام و در نظر گرفتن مقتضیات زمانی عصر حاضر از سوی این دو گروه) گمراه شده‌اند. (مژده، ۱۳۸۲: ۳۶-۳۵)

وحید مژده (۱۶) خاطره جالبی را در این مورد نقل می‌کند:

«زمانی که از طرف وزارت اطلاعات و فرهنگ طالبان در جلسه‌ای که برای سانسور و یا حذف برخی کتب موجود در افغانستان، حضور داشتم با کمال تعجب دیدم که کتب ابولاعلاء مودودی و کتب اخوان المسلمین جزء کتب ممنوعه است و یا اینکه کتاب «حلال و حرام» دکتر قرضاوی نیز به دلیل اینکه قرضاوی در آن اعتراف نموده که مقلد مذهب خاصی نیست، توسط ملا نورالدین ترابی وزیر دادگستری طالبان، جزء کتب ممنوعه اعلام شد. (مژده، ۱۳۸۲: ۳۶)

دوم: جهانی شدن و جهانی سازی:

جهانی شدن (Globalization)

تحولات دو دهه اخیر در عرصه اختراعات، توسعه، اکتشافات علمی، رشد تکنولوژی فضایی و ماهواره‌ای، فراگیر شدن فن‌آوری‌های علمی، صنعتی، آزادسازی تجارت و... روند جدیدی را در عرصه تحولات جهانی ایجاد کرده است. (۱۷) این انقلاب تکنولوژیک شیوه اندیشه، تولید، مصرف، زندگی، مرگ، جنگ، امنیت ملی، اجزای تشکیل دهنده قدرت ملی و روش‌های حکومت را دگرگون ساخته و با ایجاد پیوند میان مردم سرتاسر جهان، مفهوم «جهانی شدن» را در عرصه‌های مختلف مطرح کرده است. (کاستلز، ۱۳۸۰: ج ۱، ۱۳۱ و واعظی، ۱۵۶: ۱۳۸۰).

جهانی شدن به طور اعم در سه عرصه تأثیرگذار است: ۱- اقتصاد ۲- فرهنگ و ۳- سیاست. (رحیمی،

جهانی‌سازی (Globalism)

البته روند جهانی‌شدن مورد سوءاستفاده قدرت‌های سلطه‌گر و ظالم جهان برای تسلط مطلق بر جهان و حاکمیت بر ملت‌های مستضعف است. در حقیقت در کنار جهانی‌شدن که فرآیندی ناگزیر در جهان کنونی است، فرآیند دیگری به نام «جهانی‌سازی» توسط قدرت‌های استکباری در حال شکل‌گیری است که اهدافی همچون تسلط بر منابع انرژی و ذخائر مواد خام، نابودی فرهنگ ملی و دینی کشورها، تبدیل کشورها و ملت‌ها به بازار فروش محصولات، تحریف ادیان و نفی بعد حکومتی و اجتماعی آنها، سکولار ساختن حکومتها [، ایجاد اختلافات مذهبی و طایفه‌ای] و تسلط بلامنازع بر سازمانهای بین‌المللی را دنبال می‌کند. (واعظی، ۱۵۸: ۱۳۸۰).

جهانی‌سازی و طالبان

از نظر مانوئل کاستلز (۱۸)، اقتصاد جهانی به هم پیوسته، در عین پیوند مردم مناطق متمدن جهان به یکدیگر، جمعیتها و سرزمینهایی را که از لحاظ پویایی سرمایه‌داری جهانی فاقد ارزش و فایده بودند، از شبکه‌های خود بیرون راند. (کاستلز، ۱۳۸۰: ج ۳، ۴۱۸) و واضح است که از نظر سنت‌گرایان، در پروسه جهانی‌سازی مسئله به حاشیه رانده شدن هویت دینی مطرح است (گفتگوهایی با مانوئل کاستلز، ۱۳۸۴: ۱۴۹) و در این میان کنار کشیدن مردم کشورهای ضعیف و فقیر، یک عقب‌نشینی صلح‌آمیز نخواهد بود. (کاستلز، ۱۳۸۰: ج ۳، ۴۳۸).

بنیادگرایی یک واکنش سخت فرهنگی^۵ نظامی در برابر جهانی‌شدن است که جوانان عصبانی و از خود بیگانه در جوامع استعمارزده نسبت به فرسایش هویت و امنیت خود نشان می‌دهند. (قراگوزلو، ۱۳۸۰: ۳۵ و وندانا: ۷).

طالبان را نیز می‌توان از یک منظر به عنوان یک جنبش بنیادگرای اسلامی، حاصل ترکشها و عوارض منفی جهانی‌شدن و جهانی‌سازی دانست. طالبان به خاطر تفاوتها و تضادهایش با مدرنیته، در قالب گفتارهای ایدئولوژیک کینه‌توز، عقده‌ای و تعصب ضد مدرن به بیان مواضع خود می‌پردازد. (ابادری و فرهادپور، ۱۳۸۰: ۸۳-۸۱).

دکتر بشیریه در این باره می‌گوید: «اسلام در طی قرن ۲۰ در بسیاری از کشورها در واکنش به مدرنیسم و لیبرالیسم غربی، گرایش‌های سیاسی و ایدئولوژیک پیدا کرد و در بسیاری از موارد در قالب جنبش‌های سیاسی به مرام و ایدئولوژی سیاسی تبدیل شد.» (بشیریه، ۱۳۷۶: ۲۳۹) در واقع رفاه جوامع غربی و استثمار درازمدت، نفرت و دشمنی با غرب را در دیدگاه طالبان توجیه می‌کند و این ایدئولوژی سنت‌گرا و ضدغربی برای بیان نهایت دشمنی و کینه‌توزی خود با امپریالیسم غربی، به خشونت و اعمال تروریستی متوسل می‌شود.

در تحلیل مبانی فکری طالبان، بسیاری از خشونت‌ها و تندروی‌های ایشان در تقابل با مظاهر تکنولوژی و اختراعات و اکتشافات جدید بشری را می‌توان زاییده همین دیدگاه طالبان نسبت به جهانی‌سازی آمریکا و غرب دانست. در نگاه طالبان چون آمریکا و غرب، دشمن می‌باشد لذا وسایل ارتباط جمعی و محصولات تکنولوژی که نتیجه تفکر و اندیشه غرب و متأثر از فرهنگ و تمدن آن می‌باشد، نیز خطرناک تلقی می‌شود و از آنجا که زن، در جامعه غربی به عنصر ابتذال و فساد تبدیل شده، در جامعه اسلامی نیز باید تحت محدودیتهای شدید اجتماعی قرار گیرد. در این باره طالبان می‌گفتند: «وقتی کشورهای غربی با پروگرامهای تلویزیونی منحرف‌کننده درصدد انحراف اخلاقی جوانان مسلمان هستند ما نیز حق داریم با آنان مقابله به مثل نماییم.» (مژده، ۱۳۸۲: ۱۲۰)

یا در مسئله کشت و تجارت مواد مخدر، استدلال ایشان در جواز این عمل غیرانسانی و خلاف شرع این بود که با چنین رویه‌ای، جامعه غربی را مستأصل نموده و جوانان آنان را که دشمن اسلام می‌باشند به ورطه هلاکت می‌کشانیم. (رشید، ۱۳۷۹: ۱۸۶). در نتیجه چنین تفکری در ۲۳ فوریه ۱۹۹۸، القاعده و متحدانش (طالبان) بیانیه‌ای را برای جهاد علیه یهودیان و صلیبیان منتشر می‌کنند که در آن آمده:

«هر مسلمان وظیفه دارد در صورت امکان، آمریکائی‌ها و متحدان آنها، نظامی و غیرنظامی را

در هر کشوری که می‌تواند، بکشد.» (رشید، ۱۳۸۳: ۱۷۶)

۳- طالبان و قومیت پشتون

۳-۱- جامعه افغانستان و طالبان

به لحاظ قومی کشور افغانستان را می‌توان ترکیبی از ملل و اقوام کشورهای همسایه شرقی، غربی، جنوبی و شمالی دانست. در کنار چهار قوم عمده و تأثیرگذار بر زندگی سیاسی جامعه افغان یعنی **پشتون، تاجیک، ازبک و هزاره**، اقلیت‌های قومی متعددی چون **ایماق، قزلباش، ترکمن، قرقیز، بلوچ و نورستانی** در این کشور سکونت دارند. در چنین جامعه‌ای طبیعی است که گردش قدرت سیاسی در تار و پود قومیت و قبایل محصور می‌ماند و با از بین رفتن مشارکت سیاسی و اجتماعی سایر اقوام، کشمکش‌ها و چالش‌های قومی متعددی رخ خواهد داد. (سجادی، ۱۳۷۷: ۲۱۸).

هر چند جریان‌های سیاسی در روی کار آمدن طالبان و شکل‌گیری تفکر ایشان مؤثر بودند اما طالبان برای موفقیت نیاز به یک بستر اجتماعی و جامعه‌ای متناسب با افکار خود داشت و جامعه افغانستان و قومیت پشتون که خاستگاه اصلی طالبان است، به صورت بالقوه این ظرفیت را در خود جای داده بود.

۳-۲- طالبان و پشتونیزم

طالبان جنبش خود را از قندهار یعنی یکی از مراکز اصلی قومیت پشتون آغاز نمودند و اساساً حضور طالبان در قندهار یعنی تأکید بر خصلت قومی طالبان. در واقع جامعه افغانستان و جنبش طالبان یک تعامل دوسویه و متقابل را با هم برقرار ساختند به گونه‌ای که جامعه افغانستان به عنوان بستری مناسب برای تحقق افکار طالبان در آمد و طالبان نیز با تکیه بر قومیت پشتون، مدعی برقراری امنیت و عدالت این جامعه گشتند. تفسیر خشک طالبان از اسلام در مناطق جنوبی افغانستان [مناطق پشتون‌نشین] که هنوز تسلط مردان بر زنان امری عادی و حتی نیکو بود می‌توانست جذاب باشد (پهلوان، ۱۳۷۸: ۲۴۹-۲۴۸) و طالبان با استفاده از این بستر اجتماعی مناسب و بهره‌گیری از درگیری‌های قومی^۵ قبایله‌ای توانست به تجهیز و تقویت خود بپردازد. (امیری، ۱۳۸۰: ۱۲).

هسته‌های رهبری و اولیه تشکیل دهنده طالبان را یکسره افغانان پشتون تشکیل می‌دادند و با توجه به اینکه پشتون‌ها به طور سنتی از قرن ۱۸ به بعد قدرت را در افغانستان در دست داشته‌اند، طالبان خود را وارث قدرت پشتون‌ها و شایسته آن می‌دانند. (امامی، ۱۳۷۸: ۹۰ و احمدی، ۱۳۷۷: ۲۹).

نکته دیگر اینکه جنایات و عملکرد نامطلوب طالبان در قبال ملت افغانستان از قبیل کوچاندن قبایل برای از بین رفتن یکپارچگی مناطق محل سکونت ایشان، قتل عام، فروختن زنان شوهردار، دختران جوان و حتی اطفال معصوم به تاجران عرب و پاکستان و...، تماماً شامل اقوام غیرپشتون از قبیل هزاره، تاجیک، ازبک، ترکمن، تاجیک و مردم بامیان می‌شد. (فراگوزلو، ۱۳۸۰: ۴۳-۴۱) از اینرو احمد رشید و کریس جانسون (تحلیل‌گر برجسته مسائل خاورمیانه) بر این موضوع تصریح دارند که برداشت متعصبانه و قشری طالبان از شریعت اسلامی، بیش‌تر با پشتونوالی (رمز و قوانین قبیله‌ای پشتون) مطابقت دارد تا با قرآن. (عصمت الهی، ۱۳۷۸: ۴۴ و جانسون: ۵۸).

در قسمت پایانی این پژوهش به بخشی از تأثیرات و آموزه‌های قومیت پشتون بر تفکرات و عقاید طالبان اشاره می‌کنیم:

قدرت طلبی: در این مورد باید گفت که بخشی از انگیزه‌های طالبان در کسب قدرت، تحقق آرزوی همیشگی قوم پشتون مبنی بر قرار گرفتن در رأس قدرت افغانستان بود. طالبان با صراحت اعلام می‌کردند: افغانستان یعنی پشتونستان، به بیان دیگر افغانستان سرزمین پشتون‌هاست و با دیگران چون بیگانه و برده رفتار خواهد شد. (فراگوزلو، ۱۳۸۰: ۴۳)

مردسالاری و نگاه منفی به زن: جهان‌بینی پشتونیزم با اتکا به شیوه‌های پدرسالارانه عمل می‌کند و با جهان مدرن و حقوق شهروندی بیگانه است. اصولاً در نگاه پشتونوالی، زن در مقایسه با مرد موجودی پست و حقیر محسوب می‌شود. چنانچه پیترو مارسدن می‌نویسد: در جامعه پشتون، زنان حق ارث ندارند در حالی که قرآن مقرر می‌دارد که سهم زن از ارث، نصف سهم مرد است. (مارسدن، ۱۳۷۹: ۱۲۸).

پیغور: این اصطلاح در فرهنگ پشتونوالی به معنای «اجماع» یا «شیوع عام» است. (عصمت الهی، ۱۳۷۸: ۴۵) و طالبان نیز آنرا به عنوان یک مبنای عرفی در تصمیم‌گیری‌های شرعی پذیرفتند هر چند که در برخی موارد در تضاد با قرآن و سنت قرار گیرد. (مارسدن، ۱۳۷۹: ۱۲۸)

«رضوانی بامیانی» که با شخصیت‌های برجسته طالبان از جمله ملا عمر از نزدیک ملاقات کرده، می‌گوید:

۳۵

دو فصلنامه علمی-ترویجی

مطالعات

بیداری اسلامی

«دو هفته پس از تصرف پکتیا در استان «غزنی» بودیم که طالب جوانی اعلام کرد مولوی احسان... استاندار غزنی، زن و مردی را به جرم زنا سنگسار نموده است. وقتی به او گفتم از نظر فقه اسلامی اثبات این جرم به ۴ شاهد نیاز دارد، در جوابم گفت: این موضوع به پیغور ثابت شده است». (عصمت الهی، ۱۳۷۸: ۴۵)

لویه جرگه (جرگه سران قبایل): مجمع بزرگی از سران قبایل پشتون که در آن تصمیمات مهمی اتخاذ می‌شود. قانون و امر پذیرفته شده توسط لویه جرگه را **نرخ** می‌نامند و مجموعه این تصمیمات پشتونوالی نامیده می‌شود و کسانی که از آن سرپیچی کنند، مجازات می‌شوند. طالبان این سیستم را به عنوان هیئت تصمیم‌گیری مناسبی به خصوص در روستاها پذیرفتند (مارسدن، ۱۳۷۹: ۱۰۲) هر چند از ویژگی‌های پشتونوالی این است که در برخی موارد با دستورات و احکام اسلامی دچار تضاد می‌شود. چنانچه براساس نرخ، زن از ارث محروم است و یا اینکه ازدواج زن پشتون با مرد غیرپشتون ممنوع است. (عصمت الهی، ۱۳۷۸: ۱۸-۱۵)

نظام اندیوالی: «اندیوال» در زبان پشتو مفهومی بالاتر از دوست یا رفیق دارد. کسانی که در جامعه پشتون با هم کار می‌کنند با هم اندیوال خوانده می‌شوند. وقتی فردی از رده‌های پایین به یکی از افراد سطح بالا مراجعه می‌کرد که با وی آشنایی قبلی نداشت با این سؤال مواجه می‌شد که «اندیوال چه کسی هستی؟». وقتی کسی به عنوان وزیر، والی و یا رهبر نظامی به جای شخصی دیگر مقرر می‌شد، همه اندیوالان خود را به پست جدید منتقل می‌کرد و به این ترتیب یک جابجایی کامل در آن اداره به وقوع می‌پیوست.

نظام اندیوالی طالبان هیچ نوع سازگاری با نیازهای حکومتی و ساختار یک دولت به شیوه معمول را نداشت و بر آشفتگی اداری طالبان می‌افزود و این به روشنی نشان می‌دهد که طالبان طرح روشنی از یک نظام حکومت را در ذهن نداشتند. (مزده، ۱۳۸۲: ۴۴-۴۲)

طالبان و تصوف: طریقه‌های صوفیه عمدتاً از هندوستان وارد افغانستان شد و در میان قبایل پشتون نفوذ کرده و به مرور زمان در جامعه قبیله‌ای پشتون رنگ و بوی سنتی به خود گرفت. (عصمت الهی، ۱۳۷۸: ۴۶-۴۵) می‌توان افراط طالبان در کناره‌گیری از جامعه و انزوای مفرط ایشان در قبال تحولات اسلام و منطقه را تا حدودی متأثر از آئین تصوف دانست.

نتیجه‌گیری

در شکل‌گیری تفکر طالبان جدای از کنش‌ها و جریان‌های سیاسی، آموزه‌های کلامی نقش تعیین‌کننده دارند و تحلیل مبانی فکری طالبان بدون در نظر گرفتن پیش‌زمینه‌های تاریخی آن نمی‌تواند تحلیل جامعی باشد. قضیه طالبان را نباید بیش از حد سیاسی جلوه داد. جلوه‌هایی از تفکر طالبانی را می‌توان در تاریخ اسلام در خوارج، حنابله و وهابیان مشاهده کرد. این تفکر از آنجا که از توان کافی برای سنجش و تحلیل مسائل و مصالح زمان خود برخوردار نیست و نگاهی مطلق به حقانیت مبانی خود دارد، با تکفیر سایر گروه‌ها و فرق اسلامی، ناخودآگاه به سمت عمل‌گرایی مفرط کشیده می‌شود و تمام توان و دغدغه خود را متوجه ظواهر شریعت می‌نماید. نکته قابل توجه این است که این تفکر هرگاه در صدد ایجاد حکومت برآمده و با نهاد قدرت و سیاست پیوند خورده به دلیل ساختار ابتدایی خود، اولاً "آلت دست سیاسیان زمان قرار گرفته ثانیاً" موجب خشونت و خونریزی شده و در این میان تنها خون انسان‌های بی‌گناه بر زمین ریخته شده است، زیرا تفکر طالبان از کشتن مخالفان خود به نام دفاع از دین و مبارزه با بدعت، شرک و کفر هیچ ابایی ندارد و آن را افتخاری بزرگ محسوب می‌دارد. طالبان با الهام از این تجربه‌های تاریخی در مواجهه با چالش‌های پیچیده سیاسی قرن بیستم روی کار آمدند. رشد تفکرات افراطی اسلامی که در قالب گروه‌های بنیادگرایی چون القاعده و جمعیه العلماء الاسلام جلوه‌گر شده بود و با حمایت کشورهای همچون پاکستان و عربستان (مهد وهابیت) رو به رو بود، می‌توانست بهترین الگوی فکری و نظری برای طالبان باشد. از اینرو اندیشه طالبان در یک سیر تاریخی بعد از گذار از اندیشه‌های اهل حدیث، حنابله، ابن تیمیه و وهابیت، در یک بستر سیاسی به رهبری پاکستان و عربستان و بواسطه مکتب دیوبندیه که تجلی وهابیت در شبه قاره هند و پایه فکری جمعیه العلماء الاسلام محسوب می‌شود، در تفکر طالبان راه یافت. طالبان در ادامه در پیوند فکری با گروه بنیادگرای القاعده و تشکیل نیرویی به نام "عرب افغانها" پرچمدار مبارزه با جهان کفر شدند.

در عین حال تفکر طالبان در چالش با مناسبات و تحولات سیاسی و فرهنگی جهان، عکس‌العمل شدید و شتابزده‌ای در تقابل با جهانی شدن و جهانی سازی از خود بروز داد و به جای نقد مبانی تفکر

غرب و یک مواجهه عاقلانه با شناخت دوست و دشمن حقیقی، در ضدیت و عداوت با تمدن و فرهنگ غربی، تمام مظاهر تکنولوژی را حرام دانست و زن را تا پایین ترین سطح اجتماعی تنزل داد.

۳۷

دو فصلنامه علمی-ترویجی

مطالعات

بیداری اسلامی

همچنین جامعه افغانستان و مشخصاً قوم پشتون که مهم ترین بستر اجتماعی طالبان محسوب می شود، تأثیر قابل توجهی در عقاید طالبان داشت و به عنوان مثال بخشی از خشونت و روحیه مردسالارانه طالبان را باید متأثر از نظام قبیلگی و عشیره‌ای قوم پشتون دانست.

در مجموع باید گفت که تفکر طالبان در پیوند با قرآن، سنت، سیره صحابه، جریان فکری اهل حدیث و وهابیت، گروه‌هایی چون القاعده، اخوان المسلمین و تصوف و عقاید پشتونیزم، به بازتولیدی خاص از تفکر دینی رسید که قرائتی نو و بدعت گونه از اسلام محسوب می شد و در مواجهه با تمدن غرب، خود را احیاگر سنتهای اسلامی و تنها مدافع حقیقی اسلام و قرآن دانسته و به دنبال نابودی کامل جهان کفر از ساده ترین راه ممکن یعنی حذف فیزیکی بود. الیویه رمی (پژوهشگر ارشد مرکز ملی تحقیقات علمی فرانسه و کارشناس مسائل افغانستان) می گوید:

«طالبان آنقدرها که به نظر می رسد بیگانه نبودند، آن‌ها ثمره عصر ما بودند».

والسلام علی من اتبع الهدی

یادداشت‌ها:

۱- لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ: مسلماً یهودیان را دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنان

خواهی یافت. مائده/۸۲

۲- همچنان که می بینیم بسیاری از افرادی که به طرفداری از اندیشه تکفیر در گروه‌های تروریستی همچون جبهه النصره یا داعش در حال جنگ در سوریه و عراق هستند، تبعه کشورهای اروپایی همچون انگلیس، فرانسه، هلند، ایتالیا، آلمان، بلژیک و... می باشند یا اخیراً گروهک «بوکوحرام» در نیجریه همان اعمالی را مرتکب می شود (قتل شیعیان یا مخالفت با تحصیل زنان) که طالبان در افغانستان انجام می دادند.

۳- (جعفریان، ۱۳۷۸: ۲۵۷) و سبجانی، ۱۳۷۸: ۶۸ آیت الله سبجانی در کنار دو عامل فوق، عوامل

دیگری را نیز در پیدایی فرق و مذاهب اسلامی برمی شمردند که عبارتند از؛ سوم: جلوگیری از تدوین

- احادیث پیامبر، چهارم: اخبار یهود و راهبان مسیحیان یا قهرمانان میدان اساطیر، پنجم: برخورد با فرهنگهای بیگانه و ششم: اجتهاد در برابر نص. (وسبحانی، ۱۳۷۸: ج ۱، ۷۷ و ۹۷ و ۱۱۸ و ۱۲۶)
- ۴- تعبیر «عثمانیه» از نظر تاریخی، درست در برابر شیعه ساخته شده بود و سابقه آن به جنگ صفین می‌رسید. مهم‌ترین شاهد برای بیان عقاید این مذهب، کتاب «العثمانیه» جاحظ است که در آن به دفاع از عقاید عامه در برابر شیعیان پرداخته است. (جعفریان، ۱۳۷۸: ۲۵۹)
- ۵- از این جهت آنرا در این مقاله «جریان فکری» می‌نامیم که تفکری با مؤلفه‌ها و مبانی یکسان و مشخص است و قرن‌ها در طول تاریخ اسلام تا به امروز استمرار دارد و در قالب نحله‌های مختلف کلامی یا سیاسی به ظهور رسیده است.
- ۶- یکی از عوامل مهم قدرت گرفتن حنبله در بغداد، مغلوب شدن مکتب عقلی و استدلالی «معتزله» بود که از زمان متوکل (۲۴۷-۲۳۳) آغاز شد.
- ۷- ولوی، ۱۳۸۰: ۲۶۹. مدارس نظامیه نیشابور و بغداد که تعلیمات آن به دستور نظام الملک بر اساس مذهب اشعری بود، نقش مهمی در ترویج مذهب اشعری داشت و از آن تاریخ مذهب اشعری، مذهب رسمی اهل سنت شد. (مشکور، ۱۳۷۶: ۴۰)
- ۸- دانشمند بزرگی همچون صفی‌الدین هندی (۶۴۴-۷۱۵) در مجلس مناظره با ابن تیمیه در دارالسعاده دمشق او را شکست داد و ابن تیمیه و دار و دسته او از وظایف دولتی برکنار شدند. (سبکی: ۴-۱۶۲)
- ۹- کیفیة مجهولة و السؤال بدعه. (پاکتچی، ۱۳۶۹: ۱۷۹) و (پاکتچی، ۱۳۷۳: ۷۲۸) و (سبحانی، ۱۹۷۸، ج ۱، ص ۱۵۷-۱۵۳ و ۱۶۰-۱۵۸)
- ۱۰- «سلف» در معنای مصطلح، سه قرن نخست حیات امت رسول خدا می‌باشد و منشأ این واژه فرموده پیامبر است که بنا به روایت ابن مسعود فرمود: «بهترین مردم، مردمان امت من هستند، سپس کسانی که در پی ایشان می‌آیند و سپس دیگرانی که در پی آنان می‌آیند. (البوطی، ۱۳۷۵: ۲۰ و ۱۹)
- ۱۱- مولانا «محمد قاسم نانوتوی» (۱۲۴۸-۱۲۹۷ هـ) و مولانا «رشید احمد گنگوهی» (۱۳۲۱-۱۲۴۴ هـ) به همراهی گروهی از علمای هند مدرسه‌ای مذهبی در دهکده «دیوبند» در «لکنهو» واقع در شمال هند، تأسیس نمودند و فارغ‌التحصیلان این مدرسه دینی به عنوان علمای «دیوبندی» معروف شدند.

دیوبندی‌ها به علت تشابه عقیدتی با وهابیان، وهابی خوانده می‌شوند اما در فقه پیرو مذهب «ابوحنیفه»

۳۹

دو فصلنامه علمی-ترویجی

مطالعات

دیداری اسلامی

می‌باشند و در تصوف نیز بیش تر از طریقت «چشتیه» تبعیت می‌کنند. به نوشته علامه محمد تقی عثمان از بزرگان دیوبندی و قاضی دادگاه پاکستان، هر کتاب موثقی که در اصول عقاید اهل سنت و جماعت نوشته شده، مذهب علمای دیوبند است. (اسعدی قاسمی، ۲۰۰۰: ۴۶۵-۴۴۷) و (رحیمی، عبدالحمید: ۲۴)

۱۲- شفایی، ۱۳۸۰: ۸ و ریشه یابی طالبان، ۱۳۸۰: ۸، مهاجرانی وزیر سابق فرهنگ در کتاب خود «اسلام و غرب» می‌نویسد: در دیداری که در ۸۲/۶/۱۹ با برهان الدین ربانی رئیس جمهور سابق افغانستان داشتم، ایشان گفت که یکی از شیوه‌های شناخت اندیشه و مشی طالبان، شیوه شناخت علمای سلفی دیوبندی پاکستان است. (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۱۰۷ و ۱۰۶)

۱۳- رشید، ۱۳۸۳: ۱۲۳. مشکلات اقتصادی، متأثر بودن مدارس و دانشگاه‌های دولتی افغانستان از اندیشه‌های چپ گرا و کمونیسم در نظر مردم، پیشاهنگ شدن روحانیت در هدایت جهاد و بالطبع پررنگ جلوه کردن نقش مدارس دینی، از مهم‌ترین علل جذب مهاجران و آوارگان افغان در این مدارس دینی بود. البته طلاب علوم دینی افغانستان رابطه تاریخی دیرینه‌ای با مدارس دیوبندی داشته‌اند. عزیز احمد هندی در این باره می‌گوید: «از سراسر هند و از جنوب آفریقا، آسیای مرکزی، ایران و به خصوص افغانستان محصلینی به مدرسه دیوبند می‌آمدند: احمد، ۱۳۶۶: ۸۴. رژیم پاکستان (ضیاء الحق) نیز با توجه به منافی که به عنوان اهداف دراز مدت در افغانستان جستجو می‌نمود، حمایت همه جانبه‌ای از این مدارس نمود. قبل از پیروزی کمونیستها در افغانستان کمتر از ۱۰۰۰ مدرسه دینی در سراسر پاکستان وجود داشت اما تا پایان دوره ضیاء الحق بیش از ۳۰۰۰۰ مدرسه رسمی و غیر رسمی در نقاط مختلف این کشور فعالیت می‌کردند. (شفایی، ۱۳۸۰: ۸)

۱۴- خبرنگار پاکستانی که ۲۱ سال به عنوان روزنامه نگار در افغانستان فعالیت نمود و با برخی از شخصیت‌های سیاسی افغانستان نیز از نزدیک به گفتگو پرداخته است.

۱۵- مارسدن، ۱۳۷۹: ۱۰۸-۱۰۷ به عنوان مثال اخوان، انور سادات و طالبان، نجیب الله رئیس جمهور دو کشور مصر و افغانستان را به جرم خیانت به قتل رساندند. (همان: ۱۰۷)

۱۶- وی سالها در بخشهای مختلف فرهنگی، نظامی و سیاسی نهضت مقاومت افغانها علیه تجاوز شوروی فعال بود. کتاب افغانستان و ۵ سال سلطه طالبان را حاصل تجارب، مشاهدات و برداشتهای خود از

دوران حاکمیت طالبان بر افغانستان می‌داند. خود می‌گوید: «در ۵ سال سلطه طالبان بر کابل (۲۰۰۱-۱۹۹۶) این فرصت را داشتم تا با بسیاری از دست اندرکاران این نهضت آشنا شوم. جریان‌های مهم این دوران را یادداشت برداری کردم به این امید که روزی امکان انتشار آن فراهم آید.

۱۷- واعظی، ۱۳۸۰: ۱۵۶. برای جهانی شدن تعاریف گوناگونی ارائه شده است از جمله: الف) تلقی‌های مشابه و نزدیکی از حوادث و جریان‌های واحد میان انسان‌ها. ب) کم‌رنگی تمایزات سابقاً برجسته که منتهی به تنازع و درگیری می‌شد. ج) تأکید بر هویت‌های مشترک که تمایزات بیش‌تری را تحت پوشش درآورد. (رحیمی، ۱۳۸۳: ۸)

۱۸- متولد ۹ فوریه ۱۹۴۲ در لامانچای اسپانیا و دکترای جامعه‌شناسی از پاریس، وی هم‌اکنون استاد برجسته دانشگاه برکلی کالیفرنیا در آمریکا است و از مشهورترین جامعه‌شناسان جهان محسوب می‌شود. «عصر اطلاعات» وی را به لحاظ عظمت و اهمیت با «سرمایه» مارکس و «اقتصاد و جامعه» وبر مقایسه کرده‌اند. (گفتگوهای با مانوئل کاستلز، ۱۳۸۴)

منابع

۱- فارسی:

- اباذری، یوسف و فرهادپور، مراد (۱۳۸۰)، نشانه‌شناسی ۱۱ سپتامبر. تهران: طرح نو.
- ابراهیمی، محمدحسین (۱۳۷۹)، تحلیلی نو بر عقاید وهابیان. قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- احمد، عزیز (۱۳۶۶)، تاریخ تفکر اسلامی در هند. مترجمان نقی لطفی و محمدیاحقی، تهران: کیهان.
- احمدی، دکتر حمید (۱۳۷۷)، «طالبان: ریشه‌ها، علل ظهور و عوامل رشد»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی. شماره ۱۳۲ ° ۱۳۱.
- امامی، حسام‌الدین (۱۳۷۸)، افغانستان و ظهور طالبان. تهران: شاب.
- امیری، مهدی (۱۳۸۰)، زمینه‌های ظهور طالبان در صحنه سیاسی افغانستان. اطلاعات، مورخ ۱۵ و ۸۰/۸/۱۶.
- امین، سید محسن (۱۳۶۷)، کشف الإرتیاب. ترجمه و نگارش سید ابراهیم سید علوی، تهران: امیرکبیر.
- «بربریت فرهنگی طالبان»، ترجمه احد البرز، ترجمان سیاسی. شماره ۱۴.
- بشیریه، دکتر حسین (۱۳۷۶)، جامعه‌شناسی سیاسی. تهران: نی.
- البوطی، محمدسعید رمضان (۱۳۷۵)، سلفیه بدعت یا مذهب. ترجمه حسین صابری، مشهد: آستان قدس رضوی.
- پاکتچی، احمد (۱۳۷۹)، «اصحاب حدیث»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی. ج ۹، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- پاکتچی، احمد (۱۳۷۳)، «احمد بن حنبل»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی. ج ۶، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- پاکتچی، احمد (۱۳۶۹)، «ابن تیمیه»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی. تهران، ج ۳.
- پطروشفسکی (۱۳۶۳)، اسلام در ایران. ترجمه کریم کشاورز، تهران: پیام.
- پهلوان، چنگیز (۱۳۷۸)، عصر مجاهدین و برآمدن طالبان. تهران: قطره.

- جانسون، کریس، **افغانستان کشوری در تاریکی**. ترجمه دکتر نجله خندق، تهران: مؤسسه فرهنگی آیه.
- جعفری، یعقوب (۱۳۷۱)، **مسلمانان در بستر تاریخ**. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۸)، **مقالات تاریخی**. دفتر ششم، قم، الهادی.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۹)، **مقالات تاریخی**. دفتر دوم، قم، دلیل.
- دهقان، دکتر محمود (۱۳۷۹)، **اسلام انقلابی رودررو با ارتجاع طالبانی**. اطلاعات، مورخ ۷۹/۱۲/۱۸.
- ذبیحی فرد، هانیه (۱۳۷۹)، «طالبان صادرکننده افراط گرایی»، **دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها**. شماره ۱۳۹.
- رحیمی، سردار محمد (۱۳۸۳)، **بعد سیاسی جهانی شدن و تأثیر آن بر تحول جامعه مدنی در افغانستان مدرن**. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- رحیمی، عبدالحمید، **بررسی مکتب دیوبند**. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات دانشگاه تهران.
- رشید، احمد (۱۳۸۳)، **کابوس طالبان**. ترجمه گیلدا ابروانلو، تهران: هوای رضا.
- رشید، احمد (۱۳۷۹)، **طالبان؛ اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید**. ترجمه اسد الله شفایی و صادق باقری، تهران: دانش هستی.
- **ریشه‌یابی طالبان**. حیات نو، مورخ ۸۰/۱/۲۳.
- زریاب‌خویی، مرحوم دکتر عباس (۱۳۶۸)، **بزم آورد**. تهران: علمی.
- سجادی، سید عبدالقیوم (۱۳۷۷)، «طالبان؛ دین و حکومت»، **علوم سیاسی**. شماره اول، سال اول.
- سجادی، سید عبدالقیوم (۱۳۸۰)، **ماهیت دینی - سیاسی گروه طالبان**. پگاه حوزه، مورخ ۸۰/۷/۲۱.
- سبحانی، جعفر (۱۳۷۸)، **فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی**. قم: توحید.
- شفایی، اسدالله (۱۳۸۰)، **ظهور و سقوط طالبانسم**. انتخاب، مورخ ۸۰/۹/۱۰.
- **طالبانسم بن بست گفتمان عقلایی**. صدای عدالت، مورخ ۸۰/۶/۳۱.
- عصمت الهی، محمد هاشم (۱۳۷۸)، **جریان پرشتاب طالبان**. تهران: الهدی.
- فضایی، یوسف، **تحقیق در تاریخ و فلسفه مذاهب اهل سنت**. تهران: مؤسسه فرخی.
- فقیهی، علی اصغر (۱۳۵۲)، **وهابیان**. تهران: کتابفروشی صفا.

شماره ۱۷۴-۱۷۳. - قراگوزلو، دکتر محمد (۱۳۸۰)، «افغانستان؛ پایان همایش بنیاد گران»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی.

۴۳

دو فصلنامه علمی-ترویجی

مطالعات

بیداری اسلامی

- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰)، عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ. ترجمه احد علیقلیان و افشین خاکباز، تهران: طرح نو.

- گفتگوهایی با مانوئل کاستلز (۱۳۸۴)، ترجمه حسن چاوشیان و لیلا جوافشانی، تهران: نی. - مارسدن، پیت (۱۳۷۹)، طالبان؛ جنگ، مذهب و نظام جدید در افغانستان. ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: نشر مرکز.

- مزده، وحید (۱۳۸۲)، افغانستان و ۵ سال سلطه طالبان. تهران: نی.

- مزده، وحید، نگاهی از درون به پدیده‌ای بیگانه با جهان امروز. اعتماد: شماره ۱۶.

- مشکور، دکتر محمدجواد (۱۳۷۶)، سیر کلام در فرق اسلام. تهران: شرق، اول.

- مطهری، مرتضی، نهضت‌های اسلامی در صد سال اخیر.

- مفتخری، دکتر حسین (۱۳۷۹)، خوارج در ایران. تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.

- مقلد، دیانا (۱۳۷۹)، «مدرسه حقانی خاستگاه علمی و دینی گروه طالبان»، ترجمه م. باهر، ترجمان سیاسی. شماره ۳۹.

- موثقی، سید احمد (۱۳۸۱)، جنبش‌های اسلامی معاصر. تهران: سمت.

- موثقی، سید احمد (۱۳۷۱)، استراتژی وحدت در اندیشه سیاسی اسلام. قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

- موسویان، سید عبدالمجید (۱۳۷۷)، جریان وهابیت در شریان طالبان. جمهوری اسلامی، مورخ ۷/۶/۷۷.

- مهاجرانی، سیدعطاء الله (۱۳۸۲)، اسلام و غرب. تهران: اطلاعات.

- نهج البلاغه. ترجمه استاد حسین انصاریان، تهران: پیام آزادی، اول، ۱۳۷۸.

- واعظی، حسن (۱۳۸۰)، تووریسم. تهران: سروش.

- ولوی، دکتر علی محمد (۱۳۶۷)، تاریخ علم کلام و مذاهب اسلامی. تهران: بعثت.

- ولوی، دکتر علی محمد (۱۳۸۰)، دیانت و سیاست در قرون نخستین اسلامی. تهران: دانشگاه الزهرا.

- وندانا، شیوا، جهانی شدن و طالبانیسم. ترجمه شروین معظمی، ایران، شماره ۱۹۷۲.

۲- عربی:

- ابن اثیر، الكامل فی التاریخ. اعتنى به ابو صهیب الكرمی، بیت الافكار الدولیه.
- ابن تیمیه (۱۴۰۶ هـ)، منهاج السنة النبویة. تحقیق د. محمد رشاد.
- ابن جوزی، عبدالرحمن، مناقب امام حنبل. بیروت: مكتبة الخانجي، الطبعة الثانية.
- ابن شاکر کتبی، فوات الوفيات. بیروت: دار صادر.
- ابن ماجه قزوینی، سنن. قاهره: دارالكتاب المصری.
- اسعدی قاسمی، عبیدالله (۲۰۰۰ م)، دارالعلوم دیوبند. هند: آکادیمیہ شیخ الہند، دارالعلوم دیوبند.
- ترمذی (۱۴۱۵ هـ)، سنن. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- رفعت، دکتر سید احمد (۲۰۰۲ م)، قرآن و سیف. قاهره: مكتبة مدبولی.
- سبکی، تاج الدین، طبقات الشافعية الكبرى. تحقیق الطناحی و عبدالفتاح محمد.
- شهرستانی (۱۴۲۵ هـ)، الملل و النحل. بیروت: دارالفکر.
- طبری، محمد بن جریر (۱۹۳۹ م)، تاریخ الامم و الملوک. قاهره: مطبعة الاستقامة.
- علی، عبدالرحیم (۲۰۰۵ م)، حلف الإرهاب. قاهره: مركز المحروسة للنشر و الخدمات الصحفیه.
- الکاتب، احمد (۱۴۲۴ هـ)، الفكر السياسي الوهابی. دارالشوری للدراسات و الاعلام.